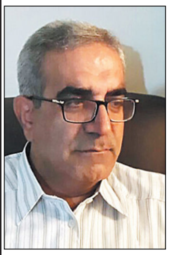
نسیم جنوب
www.nasimjonoub.com
سال بیست و پنجم – شماره ۱۰۲۹ سه شنبه ۱۳ دی ۱۴۰۱ ۸ صفحه – ۲۰۰۰ تومان
(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)

بررسی یکی از پیامدهای فیلترینگ در گفت‌وگو با دکتر سعید معدنی؛جامعه شناس:

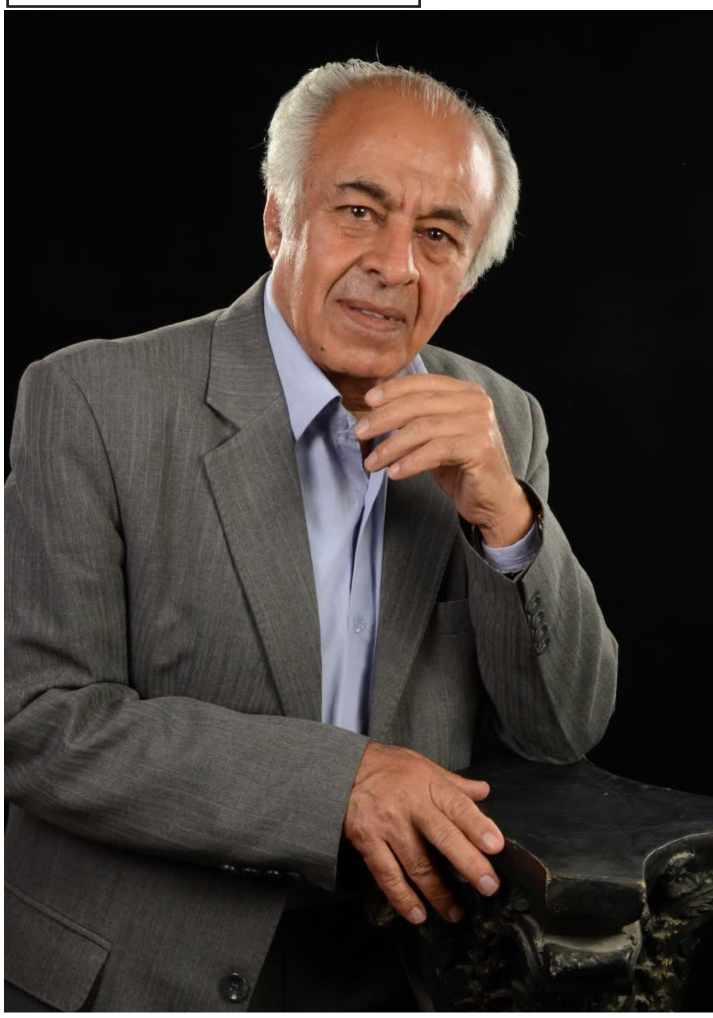
نوجوانان در معرض تهدید فیلترشکن‌ها



مصاحبه نسیم جنوب با نویسنده و شاعر بوشهری دکتر منوچهر بایندری:

ادبیات به راستی خود زندگی است





در سوگ معلم، روزنامه نگار و نویسنده بوشهری؛

نجف آهوچهر

گنجینه ای از فرهنگ و ادب

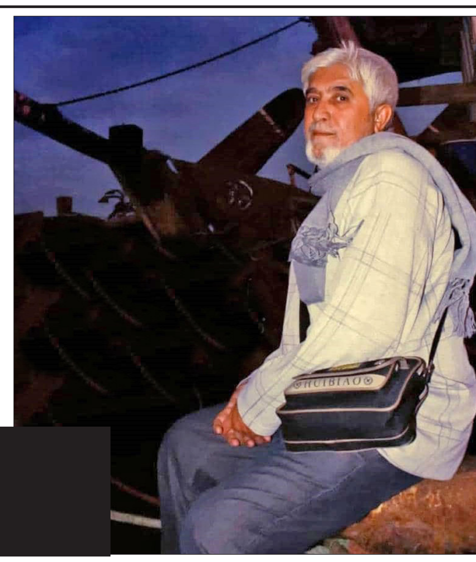
سوگ نوشته هائی از:
عبدالمجید زنگویی، خلیل موحد، علی دباش، عبدالحسین کنین، حسین رنجبر، عالی بازدار، محمدرضا دباش، اسماعیل منصورنژاد

سقوط درآمد سرانه ایرانی‌ها به ۱۵ سال پیش

یادی از ناخدای هنر بوشهر

به یاد منصور بهرامی و عشقش به بوشهر

محمد لطفی



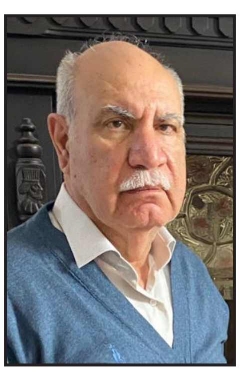
هنرمندی که خودش بود

عباس شاهپیری

ریشه نابسامانی‌های فزاینده کجاست؟

در بسیاری از زمینه‌ها چوب سهل‌انگاری‌ها و تأخر منافع ملی را می‌خوریم

جعفر گلابی



شب سرد سال یخبندان در بوشهر قدیم

غلامرضا شریفی خواه

«مهدی طارمی» چهارمین گلزن برتر سال ۲۰۲۲ شد

سایت یوفا نوشت: کیلیان امباپه برای اولین‌بار به عنوان بهترین گلزن سال انتخاب شد. مهاجم پاری سن ژرمن به راحتی بالاتر از ارلینگ هالند و روبرت لواندوفسکی قرار گرفت.
مهدی طارمی، مهاجم تیم ملی فوتبال ایران با زدن ۳۷ گل در ۵۱ بازی بزرگ‌ترین افتخار یک فوتبالیست ایرانی را رقم زد و توانست چهارمین گلزن برتر سال شود. تاکنون سابقه نداشت یک بازیکن ایرانی بتواند این تعداد گل را در یک سال در فوتبال اروپا به ثمر رساند!

خارج شدن منطقه ویژه اقتصادی شمال استان بوشهر از کما با تزریق اعتبار ۱۰۰ میلیارد تومانی

رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان بوشهر گفت: بعد از یک دهه توقف ایجاد زیرساخت های منطقه ویژه اقتصادی شمال استان بوشهر، امسال این پروژه با اعتبار ۱۰۰ میلیارد تومانی از کما خارج شد. به گزارش ایرنا پاپری زارعی ادامه داد: با توجه به این که تامین اعتبار ۲۰۰ میلیارد تومانی ایجاد زیرساخت های سازمان منطقه ویژه اقتصادی شمال استان بوشهر به نسبت مساوی ۱۰۰ میلیون تومانی بین سازمان مدیریت و برنامه ریزی و شرکت شهرک های صنعتی تقسیم شده بود در سال جاری سازمان مدیریت و برنامه ریزی ۶۰ میلیارد تومان و شرکت شهرک های صنعتی ۴۰ میلیارد تومان به این پروژه اختصاص داده است.
پاپری زارعی با اشاره به بار ترافیکی ورودی دیلم به سمت گناوه، عنوان کرد: امسال، ۲۱۰ میلیارد تومان اعتبار به اصلاح این ورودی که به عنوان کریدور جنوب مطرح است اختصاص یافته که ۵۰ میلیارد تومان از اعتبارات استانی و ۱۶۰ میلیارد تومان از محل ماده ۵۶ بوده است.

بوشهری‌ها ۳۵۰ عضو به افراد نیازمند اهدا کردند

مسئول مرکز فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی بوشهر گفت: ۱۰۰ خانواده در استان بوشهر اهداکننده عضو هستند که تاکنون ۳۵۰ عضو اهدا کرده‌اند.
به گزارش ایرنا، علیرضا باقری اظهار کرد: در حال حاضر ۶۰۰ بیمار با دریافت عضو پیوندی به زندگی برگشتند. در استان بوشهر به دلیل کمبود یک سری امکانات، تاکنون عمل پیوند انجام نشده و همه عضوهای اهدایی این استان به استان‌های فارس و تهران منتقل می شود.
وی با بیان اینکه روزانه هفت تا ۱۰ نفر از افراد نیازمند به پیوند عضو جان خود را از دست می‌دهند، ادامه داد: در زمان حاضر بیش از ۳۰ هزار نفر در کشور در فهرست انتظار پیوند هستند و سالانه چهار تا هشت هزار بیمار مرگ مغزی در کشور وجود دارد که حدود نیمی از آنها شرایط اهدای عضو را دارند. مسئول فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی بوشهر بیان کرد: همه مردم می‌توانند با ارسال کد ملی خود به شماره ۳۴۳۲ سریع و آسان کارت اهدای عضو دریافت کنند. همچنین افرادی که قصد دریافت کارت اهدای عضو دارند می‌توانند کد #۳۴۳۲*۳* را در تلفن همراه خود شماره‌گیری تا کارت اهدای عضو به نشانی آنها ارسال شود یا به صورت حضوری در دانشگاه علوم پزشکی بوشهر واحد فراهم آوری اعضای پیوندی نسبت به دریافت کارت خود اقدام کنند.
وی بیان کرد: داوطلبان اهدای عضو علاوه بر آن نیز می‌توانند در سایت اینترنتی اهدای عضو ایرانیان ehda.center ثبت‌نام کنند.

ریشه نابسامانی‌های فزاینده کجاست؟

در بسیاری از زمینه‌ها چوب سهل‌انگاری‌ها و تأخر منافع ملی را می‌خوریم

جعفر گلابی

مشکلات انبوه در جامعه ما که متاسفانه شاهد افرایش و عمیق‌تر شدن آنها هستیم این سوال را ایجاد می کند که چرا کشورمان دچار چنین وضعی شده است؟ انکار همه نابسامانی‌ها واقعا دیگر حتی از خوش‌بین‌ترین افراد و طرفداران دوآتشه وضع موجود امکان‌پذیر نیست و اگر همه این نواقص و معایب را به دشمنان خارجی نسبت دهیم سوال بزرگ‌تری ایجاد می‌شود که چرا بیگانگان در ایجاد و تداوم بحران‌ها تا این اندازه توان دارند و چگونه می‌شود جلوی ترک‌تازی‌شان در اقتصاد و اجتماع و فرهنگ و سیاست را گرفت؟ به عبارت دیگر نسبت دادن همه مشکلات به دشمنان بیرونی رافع مسوولیت مسوولان نیست. مدیریت کارآمد که نبض سیاست‌های جهانی را در دست دارد باید بتواند زمینه دشمنی‌ها را از بین ببرد و امکان توطئه‌چینی را مختل کند. هنر آن نیست که ما بتوانیم با خسارت‌های بسیار که معمولا فشارش بر دوش مردم است در برابر دشمنی‌ها مقاومت کنیم. مقاومت آخرین راه‌حل ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی‌هاست. البته هستند ذی‌نفوذانی که وجود دشمنی‌های گوناگون را تهدید نمی‌دانند و از آن اعراض نمی کنند و گاهی اگر در موضوعی دشمنی نداشته باشیم به دشمن‌تراشی رو می‌آورند! اما باید بپذیریم که هر کشوری مواظب مناسبات جهانی نباشد خود را در انبوهی از طمع‌ورزی‌ها و فرصت‌طلبی‌ها و رقابت‌ها تنها و زیانبار خواهد یافت. در این مورد می‌توان نمونه‌های فراوان آورد و ثابت کرد که ما در بسیاری از زمینه‌ها چوب سهل‌انگاری‌ها و تأخر منافع ملی را می‌خوریم. مثلا وقتی آقای احمدی‌نژاد به عنوان رییس‌جمهور ناگهان و بدون هیچ نیاز و مقدمه‌ای هولوکاست را زیر سوال برد که به ما هیچ ربطی نداشت باید می‌دانستیم که هزینه محکومیت از سوی شورای امنیت سازمان ملل را پرداخت خواهیم کرد. ما با برجام صلح‌آمیزی برنامه هسته‌ای خود را به جهان ثابت کردیم و از زیر فشار سنگین تحریم‌های ظالمانه خارج شدیم ولی مجموعه مخالفت‌های داخلی و محکم نکردن پایه‌های آن این امکان را به رییس‌جمهور عنود امریکا داد که از آن خارج شود و ستمی تاریخی بر ملت ایران روا بدارد. چه بسا با ادامه روند برجام و تعجیل در جذب سرمایه‌های خارجی و حتی سرمایه‌های امریکایی چنین امکانی از کاخ سفید ستانده می‌شد. دفاع از مظلومان عالم البته یک ارزش اخلاقی است ولی اگر روزی میان مظلوم شدن ملت خود یا ملتی دیگر مخیر شویم بیرون آوردن کدام ملت از ستم ظالمان اولویت دارد؟ اکنون سال‌هاست که ایرانیان فشار بی‌سابقه‌ترین تحریم‌ها را تحمل می‌کنند و با این که دولت امریکا تغییر کرد هنوز مجموعه مدیریت دیپلماتیک کشور نتوانسته این فشار را از کشور بردارد. فرصت‌ها مثل ابرها در گذرند و بیگانگان از همه آنها سود می‌برند ولی ما چابکی استفاده از آنها را نداریم و گاهی فرصت‌ها را به تهدید تبدیل می کنیم. با برجام و عضویت در گروه مالی FATF می‌شد چین را به یک شریک بزرگ تجاری تبدیل و از آمادگی‌اش برای سرمایه‌گذاری عملی در ایران منافع استراتژیک کسب کرد ولی دیدیم که این کشور منتظر ما نماند و نقد عربستان را به نسیه ایران ترجیح داد اما در داخل موضوع از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. قدر انتخابات رقابتی و پرشکوه که هر بار آتش توپخانه بیگانگان و رقیبان را خاموش می‌کرد دانسته نشد. کسب رضایت مردم از طریق تمکین به رای و اراده آنها که عمق استراتژیک کشور است و ایران را از انواع خطرها مصون نگه می‌دارد با انواع ندانم‌کاری‌ها و تعصب‌ها و تنگ‌نظری‌ها و ایجاد محدودیت‌های بلاوجه به چالش کشیده می‌شود. روح قانون اساسی که ظرفیت خوبی برای رفع اختلاف‌ها و ریشه‌کنی فسادها و جذب مشارکت حداکثری نخبگان و خردمندان را داراست و میثاق قاطع و فصل‌الخطاب میان مردم و حاکمیت است، با انواع تفاسیر یا فروگذاشتن اصول مهم آن خصوصا در مورد حقوق ملت کاملا اجرایی نمی‌شود. لذا ریشه اوضاع نابسامان کنونی و نارضایتی‌ها را باید در این موضوعات دید. آیا تاکنون از خود پرسیده‌ایم که چرا در اعتراضات اخیر شعارها فورا ساختارشکنانه می‌شوند یا باچنین شعارهایی همراهی می‌شود؟ اگر مجلس با مشارکت حداکثری مردم شکل می‌گرفت، مطبوعات آزادانه زبان گویا و قانونمند ملت می‌شدند، انواع نهادهای نظارتی قاطعانه و فورا به وظایف خود عمل می‌کردند و مردم هم در مسائل گوناگون استقلال و عمل به مر قانون از طرف آنها را مشاهده کرده بودند و اگر راه اعتراضات مسالمت‌آمیز باز و هموار و ساده بود و احزاب قدرتمند داشتیم و همواره تضعیف نمی‌شدند قطعا با قول مساعد مسوولان برای رسیدگی به موضوع درگذشت خانم مهسا امینی اعتراضات به یک هفته هم کشیده نمی‌شد و جانباخته‌ای نداشتیم و همه منتظر می‌ماندند تا نظر نهادهای ناظر اعلام شود و از سوی مطبوعات و نهادهای مدنی حقوقی مورد بحث قرار گیرد. در تعریف عدالت آورده‌اند که هرچیز در موضع خود قرار گیرد:
عدل چه بود وضع اندر موضعش/ظلم چه بود وضع درناموقعش
باید بپذیریم که متاسفانه در جامعه ماجایگاه‌ها بدون تناسب و بر اساس سلیقه‌های غالب عوض شده‌اند، مسوولیت‌ها مخدوش و موقعیت‌ها دچار پراکندگی و تداخل و از همه مهم‌تر انتظام حقوقی و مشخص نهادها آشفته شده است. نتیجه‌اش این می‌شود که احزابی که برای سیاست‌ورزی تعبیه شده‌اند تا در چنین روزهایی میدان‌دار و نمایندگان مردم باشند به انزوا رانده شده‌اند و هنرمندان و ورزشکاران سیاست پیشه می‌کنند و دانش‌آموزان هم خیابان را می‌آزمایند درحالی‌که کمترین شناختی از پیچیدگی‌های فوق‌العاده سیاست ندارند.ماافزون بر رفع مشکلات و عیوب ساختاری ناچار باید راه و روش سیاست‌ورزی همه قشرهای جامعه را هموار سازیم تا هیچ اعتراضی به بحران تبدیل نشود. اعتراض حق مردم است و در چارچوب‌های قانونی منعی برای آن نیست و اتفاقا سبب تصحیح ناراستی‌ها می‌شود. در یک نظام منسجم که همه مسوولیت‌ها مشخص و پاسخگو باشند هر ناکارآمدی به سرعت مورد رسیدگی قرار می‌گیرد و اجازه داده نمی‌شود که بی‌سیاستی دومینووار روی همه‌چیز آوار شود و مثلا دلار به ۴۰ هزارتومان برسد و مردم تنگدست را حیران و اذهان‌شان را مشوش کند.



منبع: روزنامه اعتماد

سقوط درآمد سرانه ایرانی‌ها به ۱۵ سال پیش

درآمد سرانه متوسط رو به بالای ایران حالا رو به کاهش گذاشته است. اتاق بازرگانی تهران در گزارشی با استفاده از اطلاعات ارایه شده از سوی بانک جهانی، به بررسی وضعیت درآمد سرانه ایران و دیگر کشورهای منطقه پرداخته و می گوید: ایران بعد از ۱۵ سال متوالی که در گروه اقتصادهای با درآمد متوسط- بالا قرار داشت، از سال ۲۰۲۰ تنزل موقعیت داده و در فهرست گروه اقتصادهای با سطح درآمدی متوسط- پایین قرار گرفت.
بررسی‌ها حکایت از آن دارد که روند تغییر درآمد سرانه ایران با نوساناتی طی سال‌های گذشته همراه بوده و طی سال‌های اخیر نه تنها روند بهبودی نداشته، بلکه تضعیف نیز شده است.
طبق اطلاعات بانک جهانی در سال ۲۰۲۱ کشور ایران با دارا بودن جمعیت ۸۵ میلیون نفر، رتبه ۱۸ جهان را از حیث جمعیت دارا بود. در حالی که از لحاظ سرانه درآمد ناخالص ملی به روش اطلس و با رقم ۳۳۷۰ دلار رتبه ۱۳۳ و از حیث سرانه درآمد ناخالص ملی بر اساس برابری قدرت خرید با رقم ۱۵۷۶۰ دلار رتبه ۸۹ را در میان کشورهای جهان به خود اختصاص داده است.

بندر نگین بوشهر تا سال آینده تکمیل و افتتاح می‌شود

مدیرکل بنادر و دریانوردی استان بوشهر تردد کشتی‌های تجاری با ظرفیت بالای ۳۰ هزار تن را مورد اشاره قرار داد و گفت: این مهم که از مصوبات سفر دور اول هیئت دولت و رئیس جمهور است نیاز به تکمیل طرح مطالعاتی است.
محمد شکیبی نسب در گفت‌وگو با خبرنگار تسنیم در بوشهر، طرح توسعه بندر بوشهر را مورد اشاره قرار داد و اظهار داشت: به سبب محدودیت اراضی بندر بوشهر، طرح توسعه آن در مجتمع بندری نگین طراحی و اجرایی شد.
وی از ایجاد تأسیسات زیربنایی در مجتمع بندری نگین خبر داد و بیان کرد: طرح‌های زیربنایی در بندر نگین بوشهر دارای پیشرفت بیش از ۹۰ درصدی است که تا سال آینده تکمیل و افتتاح می‌شود.
با مشارکت سازمان بنادر و دریانوردی و بخش خصوصی تاکنون ۱۳۰۰ میلیارد تومان در مجتمع بندری نگین بوشهر سرمایه‌گذاری شده است.

افتتاح ۳۲ مدرسه در نقاط محروم استان بوشهر با ۱۶۹ میلیارد تومان اعتبار

مدیرکل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان بوشهر از افتتاح ۳۲ پروژه مدرسه‌سازی در نقاط محروم استان با مشارکت خیران خبر داد و گفت: این مدارس در سه ماه گذشته با اعتبار ۱۶۹ میلیارد تومان ساخته و افتتاح شده است.

عسلویه کم‌ترین نرخ باسوادی را در استان بوشهر دارد

معاون سوادآموزی آموزش و پرورش استان بوشهر از افزایش نرخ باسوادان به میزان ۹۷ درصد در استان خبر داد و گفت: شهرستان‌های بوشهر با ۹۷,۷ و دیلم ۹۶,۸ بالاترین و شهرستان عسلویه با ۹۲,۱ درصد کمترین نرخ باسوادی را در این استان دارند.

۲۵۰۰ نیروگاه برق خورشیدی امسال در بوشهر راه‌اندازی می‌شود

مدیرعامل شرکت توزیع نیروی برق استان بوشهر گفت: ۲۵۰۰ نیروگاه برق خورشیدی با توان ۵ کیلو وات تا پایان امسال ویژه خانواده‌های مددجو استان بوشهر با خرید تضمینی برق تولیدی راه‌اندازی می‌شود.

مصاحبه نسیم جنوب با نویسنده و شاعر بوشهری دکتر منوچهر بایندری:

ادبیات به راستی خود زندگی است

– لطفا خودتان را برای خوانندگان نسیم جنوب معرفی کنید.

– به قولی در هوای تب آلود مرداد به دنیا آمده ام. سال ۱۳۵۳، احتمالا سال درست باشد اما ماه تولدم روشن نیست. دوره دبستان و راهنمایی را در زادگاهم گلنگون و روستای سمل گذراندم. بعدها ادامه تحصیل در شهرهای مختلف ...

– از آن حال وهوای روستا چه با خود دارید؟

– حال و هوای روستا هنوز بعد از سالها در درون من است. شاید باور نکنید ما در جنوب لخت و بی درخت، در کنار جنگلی چند صد ساله زندگی می کردیم و دوره سبز کودکی را در چنان فضایی گذراندیم. جنگل کنار گلنگون هنوز پابرجاست اما آن شکوه افسانه ای قدیمی اش را ندارد. آقای حسین صافی این جنگل را سالها پیش دیده بود و با چشم های هنرمند و مستندساز خود شگفت زده شده بود. او از این شگفتی با من حرف زد. درخت های چند صد ساله با هیئت و هیبت پهلوان های شاهنامه، با آن تنه های پیچیده و کهن، راستی که چیزی از درختان بلوط چهارمحال و جنگل های سایه گستر گیلان کم نداشت. نوستالژی این طبیعت هنوز در خاطر من زنده است. کسی که در این جنگل ها پرسه زده باشد یا شاعر می شود یا داستان نویس سورئال و یا عاشقی سوته دل و مالیخولیایی... و من انگار همه این ها شدم !

– دوره تحصیلات را در کجا گذراندید؟

– دوره دبیرستان را در شهر برازجان سپری کردم. دور از خانه، در اتاقی اجاره ای با کم ترین امکانات، آن موقع برای کتاب و مجله های ادبی له له می زدم اما در اطرافم نبود. برادر بزرگترم تا حدی این کمبود را جبران می کرد. در شانزده سالگی با خواندن شرح شوکران و آثار حقوقی، با ادبیات معاصر آشنا شدم. بعد از آن کارشناسی ام در دانشگاه فردوسی مشهد بود. آن جا با افرادی آشنا شدم که خیلی از خودم فراتر بودند و از لحاظ فکری و ادبی راه های نرفته را پوییده بودند. ماهان محمدزاده ادیب و مطالعه گر و ادبیات شناس قهار مرا با میشل فوکو، امبرتو اکو، کافکا، سارتر، کامو ووو آشنا کرد. آن قدر رمان و داستان خواندم که قلمم از شعر به داستان گرایید. بعد از مشهد ناخواسته و به گفته دولت آبادی نابدل به جنوب برگشتم. بعد کار به عنوان ویراستار در رادیو و همچنان حین کار، ازدواج و ادامه تحصیل در دو مقطع کارشناسی ارشد و دکترا و هر دو در دانشگاه شیراز. در شیراز سه گرایش دکترا تدریس می شد، غنایی، حماسی و عرفانی، من ادبیات عرفانی را برگزیدم تا بعدها روز و شبانم با کلمات فراشعری عرفایی چون بوسعید و بسطامی و خرقانی گره بخورد.

– نظرتان درباره این که برخی صوفیه را جمعیتی منفعل می دانند، چیست؟

– این را قبول ندارم. کسی که با آن ها زیسته باشد می بیند که این جمع وارسته، مدام در چالش با جهان و مردمان بوده اند. من از زاویه تازه ای آن ها را دیدم و کشف کردم و راستی که جاده دموکراسی حتی امروزه می تواند از شاهراه تصوف ایرانی عبور کند، چرا که از دیرباز قائل به صلح کل بوده اند و به رغم متشرعین و ارباب فقه، آنان با مور و مار و گبر و جهود در آشتی بوده اند و این شیوه فرادموکراسی را بر منابر خانقاهی خود تبلیغ می کردند. خرقانی دستور داده بود بر سردر خانقاهش نقش کرده بودند، هر که در این سرا درآید نانش دهید و از ایمانش میرسید، چه آن کس که به درگاه باریتعالی به جان ارزد، البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد! و همو بود که می گفت اگر از ترکستان تا به شام کسی را خاری در انگشت شود از آن من است.

– چه شد که به حوزه شعر و ادب کشیده شدید؟

من افسار گاو در دست، در کنار همان جنگل انبوه، مجبور بودم ساعت ها در طبیعت بمانم تا گاو چرا کند، غرق در سکوت محیط و نجوای نشخوار حیوان، نرم نرم، مار گزنده شعر به جانم می خلید و می آمد تا زهر خود را برای همه عمر در رگ و پی ام تزریق کند. نه سالم بود که زمزمه های شعری داشتم. آن موقع در خانه ما فقط یک حافظ کاهی و یک دیوان فربه بی تخیل و یکنواخت از شاه نعمت الله ولی موجود بود! و من این دو کتاب را جویده بودم. هشتاد درصد اشعار حافظ را به طور ناخودآگاه از حفظ شده بودم. شعر می نوشتم و لابلای خشت ها پنهان می کردم، فکر می کردم کار گناه آلودی است. حالا که به میانسالی رسیده ام به درستی فکر آن روزم بیشتر باور پیدا کرده ام.



من با ادبیات از انزوای خودخواسته ام بیرون آمدم و با مردم به راه افتادم. حس کردم با شعر می توانم حرف های ناگفته بخشی از مردم را به تصویر بکشم، می پذیرم که مسائل جامعه و مضامین اجتماعی در شعر ظهور و بروز پیدا کند

– در حوزه ادبیات بیشترین تاثیر را از چه کتاب‌هایی گرفته اید؟

– در کلاسیک که گفتم از حافظ، آن رند از همه چیز گریز! و بعدها البته در دوره های تحصیلات عالی، سعدی و رودکی و بیهقی و وحشی و صائب و بیدل افزوده شد. این که بگویی کدام شاعر دقیقا معلوم نیست. هر کسی شعری زیبا سروده، معشوق و محبوب من است. مگر می شود عاشق فرخی نباشی، با این که می گویند شاعری درباری و خوشگذران و شاهدباز بوده اما وقتی می سراید:

دل من همی داد گفتی گوایی
که باشد مرا روزی از تو جدایی

مگر می شود شیفته سخن او نشد و ساعت ها و سالها مست باده این کلمه ها و ریتم و موسیقی نماند. اگر بخواهم تک تک شعرها و شاعرها را نام ببرم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

اما در ادبیات معاصر به همان قرار، منتها بیش از همه پرستنده نیما هستم. و بعد فروغ و شاملو. اما آتشی فراتر از شعر شگفت انگیزش برای من شخص ویژه ای است. شیفته آتشی بودم، طوری که تا زنده بود جرات نکردم به دیدارش برسم، مثل عاشقی که می ترسد آن شمایل که برای معشوق تراشیده، خدشه ببیند. به هر حال، هر شاعری می مرد غمگین می شدم اما آتشی که مرد زار زار گریستم!

– در شکل گیری شخصیت ادبی و شاعری شما چه شخصیت ها و عواملی دخیل بوده اند؟

– من بیش از همه شیفته رمان نویس های روسی مثل تولستوی و داستایوفسکی و شولوخوف بودم، البته در عالم داستان، و صد البته چخوف و بابل که نمی شود شیفته شان نباشی.

دوستی که رمان چاپ نشده مرا خوانده بود می گفت حس می کردم دارم دن آرام می خوانم.

– چرا چاپ نشده؟

– این رمان من سه سال است که پشت سد ممیزی گیر افتاده است. یک مجموعه داستانم هم امسال از طرف ارشاد مردود شناخته شد! و من حاضر نشدم آن حذفیات را گردن نهم.

– برگردیم به سوال قبلی.

– در شعر معاصر از میان غزلسراها سیمین بهبهانی و ابتهاج و جوانترها را می پسندم. در شعر نو، سیدعلی صالحی را دوست دارم و سیروس نوذری و منصور اوجی. اما نمی توان از کنار نام هایی مثل هدایت و چوبک و احمد محمود بی اعتنا عبور کرد، کسانی که معمار نثر و فکر نوین بوده اند .

– از چه زمانی شعر گفتن برای شما جدی شد؟

– شعر از همان وقت که خواندن دیوان حافظ را شروع کردم برایم جدی بود. حس می کردم این کلمه ها چیزی فراتر از سخن عادی در خود دارند. شاید آن وقت ها موسیقی غریب حافظ مسحورم کرده بود، امروز ایهام ها و پارادوکس های ماورایی اش!

– به نظرتان حافظ چگونه می زیسته؟

– نمی دانم حافظ چگونه زندگی می کرده، چگونه صبح بیدار می شده، عطر ارغوان کوچه باغ های شیراز به مشامش می خورده، شاید آتشی و اخگری در سنگچین روبرویش بوده، کاسه شیری و نارنج و تکه نانی که گندم هایش آب رکناباد نوشیده بوده اند. چوخه می پوشیده، حافظ فقیر بوده و هر چه به دست می آورده به سرعت خرج می کرده و باز برمی گشته به خانه اول یعنی فقر و نداری و درویشی. گیوه حافظ پاره بوده، گیرم که خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای داشته! حالا همین آدم با آن تناقض های کهکشانی درون خود زندگی می کرده و به نظر من عجیب ترین زندگی از چنین شخصیتی است. چگونه تحمل می کرده!

– موضوعات و مضامین اشعار شما بیشتر چیست؟

– من سالهاست که به عنوان شاعر بومی شناخته شده ام. برخی از اشعار بومی مرا مردم از بر هستند. کمتر کسی اهل جنوب است که شعر «گرگ پیر» را نخوانده یا نشنیده باشد. موضوع آن شعر آزادی و آزادگی است. اما بیشتر مضامین شعری من عاشقانه بوده است. از غزل و دوبیتی های عاشقانه بومی تا منظومه بلندی مثل بربو! در زبان معیار هم همین گونه است. گرچه امسال، به اشعار اجتماعی بیشتر گرایش پیدا کردم.

– در بین شاعران چند دهه اخیر کدامین را بیشتر می پسندید؟

– در شعر نیمایی نیما، در سپید شاملو، لنگرودی، در شعر ناب بنیاد و اردبیلی، در موج نو احمدی، در گفتار صالحی، در غزل نو بهبهانی، در شعر کوتاه منصور اوجی و در کوتاه کوتاه سیروس نوذری... و همچنان بسیارانی که مجال نام بردنشان نیست.

– از میان شاعران استان بوشهر؟

– اشعار معتمد، هوشمند، عابدی، اجرایی، میدری، چمنکار، ایزدجو، موسی زنگنه، میمنی، خدادادی، نجدی، فرجام، تراکمه، درویشی، شیخیانی و خیلی های دیگر را دوست دارم. در حقیقت هر کس حتی یک دوبیتی خوب سروده باشد، دوستش دارم.

– در شعر و ادبیات به دنبال چه هستید؟

– ماهان دوست هم دانشگاهی ام مدام این را تکرار می کرد که ادبیات زندگی است. من تا همین چند ماه پیش فکر می کردم این فقط سخنی انتزاعی است. اما حالا دریافته ام که راستی خود زندگی است. من با ادبیات از انزوای خودخواسته ام بیرون آمدم و با مردم به راه افتادم. حس کردم با شعر می توانم حرف های ناگفته بخشی از مردم را به تصویر بکشم.

– سیاسی کردن شعر؟

– البته شخصا هنوز به سیاسی کردن شعر باور ندارم. چون سیاست، شعر را سطحی می کند. اما می پذیرم که مسائل جامعه و مضامین اجتماعی در شعر ظهور و بروز پیدا کند.

– شعر جنوب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شعر، جنوب و شمال نمی شناسد. امروزه به لطف رسانه ها و ابررسانه ها، دیگر همه جهات در کنار و همسایه یکدیگرند. شاعر شعری می نویسد و در رسانه ای می گذارد، نیم ساعت بعد در نقطه دیگری از دنیا، فردی همان شعر را با صدا و موسیقی قرائت و بازنشر می کند.

– با این وجود وضعیت کنونی شاعران بوشهر را در زمینه شاعری چگونه ارزیابی می‌کنید؟

– البته استان بوشهر تاریخچه شعری خودش را دارد. در دوره فایز ما فقط دوبیتی سرا داشتیم. اما بعد از ظهور آتشی و هم نسلانش، دیگر جنوب در پیوند با سایر نقاط کشور شاعران ارزشمندی چه در حوزه کلاسیک و چه نو عرضه کرده است. امروز شاعران مرد و زن بسیاری از استان در سطح ملی و گاهی فراملی خوش درخشیده اند. ادبیات بوشهر چه در شعر و چه داستان، پویا و زنده است. شاعران و نویسندگان جنوبی، پا به پا و گاهی چند گام جلوتر از دیگران حرکت می کنند. تفاوت نسل جدید با گذشته این است که دیگر در سیطره جغرافیای بومی اسیر نمانده اند. با اندیشه ملی و گاهی جهان وطنی قلم می زنند و از روزنه های تازه ای به جهان می نگرند.

– شما در زمینه شعر معاصر چه کار خاصی انجام داده اید؟

– نیم گانی، نامی تازه است که من به ادبیات تقدیم کرده ام. قالب کوتاه کوتاه، که از یک مصراع و یک پاره کوچک تشکیل شده است. این قالب کوتاه در سال ۱۳۹۹ ثبت ملی شد و کتابی هم با نام «پنجره کشف حوا بود» درباره نیم گانی در همان سال به چاپ رساندم. در این کتاب نوشتاری از خودم، و نوشتاری از دکتر کافی، استاد دانشگاه شیراز و نوشتاری از سریا داودی حموله، شاعر و پژوهشگر نام آشنا در زمینه شعر کوتاه پارسی و ویژه نیم گانی به چاپ آمده است.

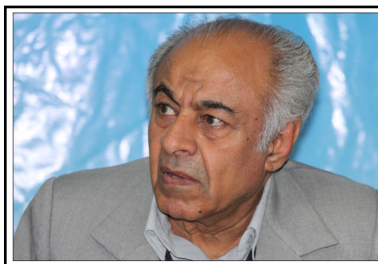
حمایت دو شاعر عزیز هم استانی، دو برادر فرهیخته غلامرضا و فرشید ابراهیمی اگر نبود این قالب با آن وسعت و سرعت به اهل ادبیات معرفی نمی شد. در سال ۹۴ در سایت معتبر شعرانه، بخشی را به نیم گانی اختصاص داده بودند. و امروز اگر نیم گانی قالبی است که در سطح کشور شناخته شده و هر جا حرف ازشعر کوتاه به میان می آید، نمی توان از نیم گانی نام نبرد و حتی محققان، در رساله دکترای خود از آن یاد می کنند، همه مرهون پشتیبانی آن دو یار همراه بوده است.

شاید کنجکاو باشید که نیم گانی چگونه قالبی است، در اینجا دو نیم گانی را تقدیم می کنم:

آن قله ای که از همه بالاتر است
تنهاتر است

*

بایدش بازو بگیری تا نیفتد روی خاک
فطرتا مست است تاک!

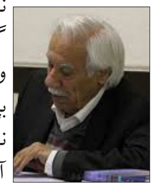


شعری از عبدالمجید زنگویی در سوگ نجف آهوچهر

زود بود تا رخت سفر بربست
چه زود !
و یاران را ترک کرد و تنها گذاشت
با باری از تأثّر و اندوه
آهوچهر، که نجف به نام کوچک بود
آن کس که صادقانه و بی ریا
جغرافیای دلش را
بر چشم بچه های شهرش می گشود
تا کوچه کوچه ی شهر و دیار کشور را
در ذهن کنجکاوشان جای دهد
آهوچهر نماد صداقت، نماد یک رنگی، نماد
مردمی بود و عاطفه و مهر
معلم بود، سازنده بود و عشق را
به وسعت جغرافیای گیتی
در سرزمین دل ها می نشاند
او دوستدار و یاور مردم بود
مدیر بود و مدبّر
رفیق بود و همگام و سازنده
او سازه مهربانی و یک رنگی را می نواخت
تا درخت یاری را
با شور و شوق و عشق
در قابِ دل ها بنشاند
و جویبار مهر را
به دریای پرخروش انسانی
متصل کند
او هفت دریا را
به بی نهایت اقیانوس ها پیوند می زد
تا عشق و رستگاری و یکرنگی را
بر صحیفه ی گیتی
تقسیم کند.

نجف آهوچهر هم آسمانی شد

عبدالمجید زنگویی



نجف آهوچهر، دبیر آموزش و پرورش بوشهر هم از گردونه زندگی پر کشید. او قفس زندگی را شکست و پرواز را برگزید. پرواز کرد تا به ابدیت و جاودانگی بپیوندد.

نجف فرزند زنده یاد قنبر آهوچهر، کارمند اداره آموزش و پرورش بوشهر، لیسانسه جغرافیا و دبیر دبیرستان های بوشهر در رشته ی تخصصی خود بود. وی از سال ۱۳۴۵ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. آهوچهر گذشته از دوستی دیرین خانوادگی و همسایگی در محله سنگی بوشهر با ما، داماد خواهر من هم بود، که با دختر بزرگ خواهرم ازدواج کرده بود، که حاصل این ازدواج، سه پسر است. وی سالها سمت دبیری را داشت و ریاست دبیرستان سعادت بوشهر، نواب و چند دبیرستان دیگر را هم به تناوب عهده دار بوده است.

نجف علاوه بر تدریس، کارهای پژوهشی و نوشتن مقالات را هم انجام میداد و مقالات و نوشته های خود را در مطبوعات محلی از جمله نسیم جنوب به چاپ می رساند، که اینجانب خود چندین مقاله پژوهشی را از ایشان خوانده بودم. وی در سال ۱۳۷۵، پس از ۳۰ سال خدمت صادقانه، به افتخار بازنشستگی نایل شد. اکنون فرزندانش چراغ زندگی او را روشن نگه داشته اند.

در مراسم بزرگداشت درگذشت خواهرم ربابه (مادر زن زنده یاد آهوچهر) ایشان را دیدم که حال و نگاهش غیرطبیعی و بیمارگونه بود و رو به وخامت گذاشته بود، اما من به رخش نکشیدم و نخواستم روحیه اش را ضعیف تر کنم. گویا ویروسی وارد بدنش شده بود که هر روز او را ناتوانتر می کرد. اگر چه، با همین حال در ایام اربعین راهی کربلا شده بود، ولی پس از برگشت از کربلا بیماری او شدت یافت و به ناچار در بیمارستان قلب شیراز بستری گردید، که با همه مداوایی که صورت گرفت، متأسفانه بهبودی حاصل نشد. سرانجام در آذر ماه ۱۴۰۱ جان را به جان آفرین تسلیم نمود.

آهوچهر فردی باورمند و مذهبی، انسانی دوست داشتنی، مردی مردمی و بسیار خوش مشرب بود، که در گذشتش دوستان و آشنایان را سخت اندوهگین کرد. کسی که به زندگی و به دوستان و آشنایانش عشق می ورزید.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده باشد به عشق/ ثبت است بر جریده عالم دوام ما. روانش شاد، یادش گرامی و نامش جاودان باد.



در سوگ نجف عزیزم؛ مانا یاد استاد نجف آهوچهر

کی رفته‌ای زدل که تمنا کنم تو را

عبدالحسین کنین



نمی‌دانم از کجا شروع کنم، از دوران کودکی‌مان و بازی‌های بچه گانه در زیر باغ‌های قیصر و آب‌های راکد موغدر در بنمانع یا بازی در روی درخت گل ابریشم خونه عمو حاجی و یا نشستن روی آب انبار (مهتابی) در شب‌های گرم تابستان روی حصیر مد و دورهمی فامیلی خونه عمو حاجی و گوش دادن به سرگذشت آنها، یا شنا در ساحل جفره به همراه علیباش دشتی یا رفتن جهت صید ماهی با رهدس (تور دستی) در شب‌های ماه به همراه عمو حاجی و عمو عبدی در آب‌های کم عمق در حالی که من و تو مشعل دست گرفته بودیم و عمو حاجی و عمو عبدی رهدس پرت می کردند و ما با هم ماهی جمع می کردیم.

آن دوران به سرعت گذشت تا این که هر کدام به دنبال سرنوشت خود مشغول تحصیل شدیم و شما که چهارسال بزرگتر از من بودید دوستان دیگری پیدا کردید و کم کم دبیرستان را تمام کردید و به سربازی (سپاهی دانش) به همراه چند دوست دیگر که بیشتر از همه از مرحوم دشتی دوست نام می‌بردید. در روستاهای بندر گز دوران سپاه دانش خود را تمام کردید و در سال ۱۳۴۵ به استخدام آموزش و پرورش درآمدید و در شهر خود که همواره به آن عشق می‌ورزیدی مشغول



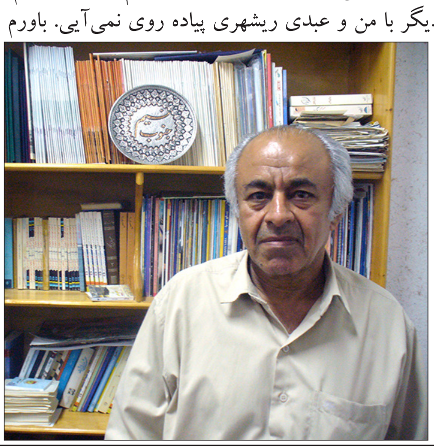
خدمت شدی.

از مدرسه پورسینای امامزاده خیلی برایم تعریف می کردی، از دوران تحصیل در شیراز و کلاس‌های تابستانی ۴۲۰ ساعته و گرفتن فوق دیپلم و دوستان همکلاسی ات در این دوران چه تعریف‌ها که نمی کردی. تا این که بعدها برای ادامه تحصیل دانشگاه اصفهان انتخاب کردید، همین دانشگاهی که من چند سال قبل از آن فارغ التحصیل شده بودم و تشویقت کردم که حتما اصفهان برو. در دوران دانشگاهی و زندگی در اصفهان با دوستان دیگرت، حاج علی ماهینی، عباس ریحانی، عبدالعلی ارفعی و مرحوم مسلم کرامتی و از دوست اصفهانیت که در خانه‌اش زندگی می کردی (آقای شاه طالبی) تعریف‌های فراوان می کردی.

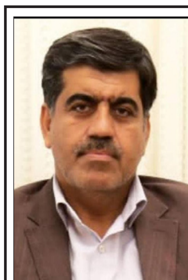
تا این که رشته جغرافیا را تمام کردید و علیرغم این که می‌توانستی در اصفهان بمانی به بوشهر برگشتی و باز همراه هم شدیم و به علت تلاش، وقت شناسی و تجربه مفید به ریاست مهمترین دبیرستان استان یعنی مدرسه سعادت انتخاب شدی و تلاش شبانه روزی و رعایت عدالت بین معلمین و خصلت‌های خوب دیگرت باعث شد که بعد از سعادت، مدیریت مدرسه دیگری به تو واگذار شود.

بعد از این در سال ۱۳۷۵ به افتخار بازنشستگی نائل شدی باز از وجودت به مدت بیش از ۱۰ سال در دبیرستان غیردولتی دهخدا استفاده شد. تا این که بالاخره با افتخار و سربلندی به معنی واقعی بازنشسته شدی در همه این موارد به جز چند سال تحصیل در دانشگاه اصفهان یار و همراه یکدیگر بودیم. چه در سفرهای آموزشی مانند کرمان و تهران که همراه با مسلم کرامتی عزیز، مجید محمدزاده مهربان، علی اکبر خرمائی، اکبرهمیشه بهار نازنین، چه در گروه‌های آموزشی و چه در سفرهای تفریحی کانون بازنشستگان به علت خصلت‌های خوب و مردم‌دار بودنت دوستان زیادی داشتی ولی هیچگاه به مدت طولانی از هم جدا نبودیم زیرا خاطرات زیادی داشتیم که با هم مرور می کردیم.

نجف عزیز از بس دلم گرفته که این سطور را به زحمت و با چشم گریان نوشته‌ام. باورم نمی‌شود که تو دیگر با من و عبدی ریشهری پیاده روی نمی‌آیی. باورم نمی‌شود که دیگر صبح تا صبح برایم تلفن نزنی. نجف عزیزم چگونه نبودنت را باور کنم. تو نمرده‌ای، تو زنده‌ای زیرا خاطراتت در وجود من و دوستانت جریان دارد و با آن خاطرات شیرین و لحظات خوش زندگی خواهم کرد. بدورد کُوکا...



گنجینه ای از فرهنگ و ادب



علی دباش – مدیر سابق کانون بازنشستگان آموزش و پرورش بوشهر

صبر بسیار بباید پیرفلک را / که دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

سخن از معلمی است که سال ها جهت توسعه و پیشرفت آموزش و پرورش تلاش نمود و با صداقت، جدیت و شرافت تمام در جهت نیل به اهداف مقدس خود که همانا تربیت نسل جوان برای رشد و ترقی ایران، این کهن بوم، همت نمود.

زنده نام استاد نجف آهوچهر معلمی بی ریا، فروتن، کوشا و مردم دار که تا آخرین لحظه های زندگی پربارش دمی از یاد دادن و آموختن نیاسود. او که با فرهنگ غنی مردم استان بوشهر آشنایی و اشراف کامل داشت در جهت رشد و توسعه و پویایی فرهنگ این دیار از هیچ کوششی دریغی نمی کرد. برای آشنایی نسل جوان با این فرهنگ غنی و بی نظیر پژوهش می کرد و قلم می زد. از ماندگارترین آثار قلمی او کتاب مقالات و خاطراتش به نام «بوشهر قدیم، نیکان بوشهر و چند مقاله» است که مرحوم آن را به عنوان گنجینه ای مانا برای نسل جوان به یادگار گذاشته است.

مانا نام در هر مجلسی و محفلی که حضور داشت با بیان شیوا و دانش بسیارش بر غنای آن مجلس می افزود. او در کانون بازنشستگان آموزش و پرورش بوشهر عضو فعال کمیته گردشگری بود و برای ما به مثابه بالی نیرومند محسوب می گردید و در اردوها و سفرهای سیاحتی کانون از اندیشه ها و دانش فراوان او در جهت ارتقا کیفی سفرها در زمینه های تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی بهره فراوان می بردیم.

زنده نام استاد نجف آهوچهر شخصیتی بود دوست داشتنی و محبوب که مخاطب را وادار می نمود که به دیده احترام به او بنگرد. این بزرگ مرد گنجینه ای از فرهنگ و ادب بود و به دیار خویش عاشقانه عشق می ورزید. همیشه از گذشتگان به نیکی یاد می کرد و افراد خوش قلب و مردمدار را دوست می داشت و همیشه بر خوش رفتاری و تکریم مردم تاکید می نمود.

روحش شاد و یادش گرامی، جایگاهش مینو باد

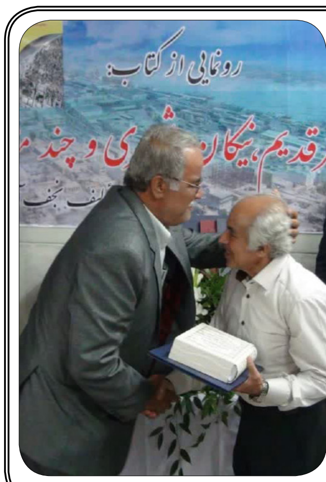
به شاگردان خود آیین مهرورزی آموخت



حسین رنجبر

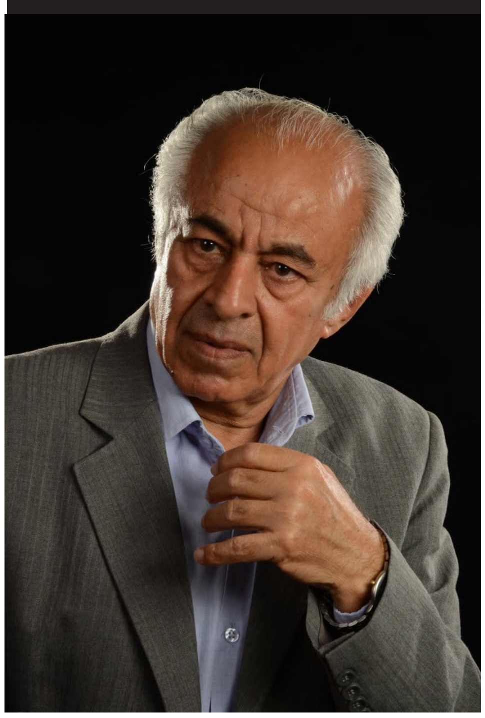
قلم در نگارش شخصیت بزرگ و ستودنی استادی چون نجف آهوچهر ناتوان است چرا که وی تمام خصوصیاتی که یک انسان شایسته باید داشته باشد، یک جا دارا بود. تدبیر و مدیریت، نویسنده توانمند، معلم اخلاق، خوشرو، دارای سیمای نورانی، معلم اندیشه های دور و نزدیک و در یک کلام یکی از انسانهای اسوه حسنه این دنیای حیات ما بود. به همین منظور اینجانب با توجه به مسئولیت مدیریت انتشارات ستاره جنوب در استان بوشهر، تصمیم گرفتم که این الگوی واقعی زندگیم را که در زمان حضور در آموزش و پرورش افتخار شاگردی و همکاری در کنار وی را داشتم و معلمی خود را مرهون راهنمایی ها به ارشادات پدرانه وی می دانم، تمام نوشته هایش در روزنامه ها و دستنوشته هایش پیرامون بوشهر و نیکان بوشهر را با مسئولیت خودم جمع آوری و با نظارت مستقیم آن مرحوم کتاب «بوشهر قدیم، نیکان بوشهری و چند مقاله» را با افتخار به چاپ برساندم تا این آثار یادگار وی برای نسل های این استان باقی بماند.

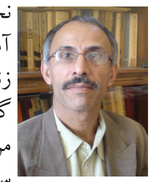
یادگاری که مرحوم آهوچهر در نظام تعلیم و تربیت گذاشت، موجب بقای همیشگی او در ذهن ها و خاطرات خواهد ماند. آهوچهر عزیز به شاگردان خود آیین مهرورزی آموخت که در سرای آخرت مورد مهر و رحمت پروردگار متعال قرار گیرد.



بدرود؛ رفیق شفیق ما

خلیل موحد





نجف آهوچهر از نیک نامان آموزش و پرورش بوشهر زندگی این جهانی را بدرود گفت. پیشینه آشنایی رودرروی من با شادروان نجف آهوچهر به سال های پایانی دهه شصت و یا آغاز دهه هفتاد برمی گردد. من البته پیش از این بی آن که از نزدیک وی را بشناسم، به نام و اندکی از آداب مدیریتیش آگاه بودم. اما شاید نخستین بذرهای مناسبات دوستانه ما در سالن تصحیح برگ های آزمون نهایی کلاس های چهارم دبیرستان در زمین قلب های ما پاشیده شد. این بذرها در گذران زمان جوانه زد و به بلندای درختی تناور و همیشه سرسبز رسید.

پاییز سال ۱۴۰۱ اما به هستی دوست پسندیده کیش ما خزان زد و او را پس از بازگشت از مسافرتش از عراق زمینگیر کرد. من پس از بازگشت ایشان به وطنمان ایران و شهرمان بوشهر، درچارچوب دوستی ها و همدلی های ژرف برآن بودم که به دیدارش رفته تا خوانی از دیدنی ها و شنیدنی های اش را برای مان بگسترد و با زبان جد و طنز آن را بازگو کند. گردش روزگار اما تابعی از متغیر اراده ما نبود و رفیق شفیقمان پیش از آن که وی را دیدار کنم روانه ی بیمارستان خلیج فارس بوشهر شد و سپس با خواست و همت و حمایت خانواده اش در بیمارستان ام.آر. آی شیراز بستری گردید. جسم و جان نجف بیش از دو ماه آرمیده بر تخت بیمارستان در فراز و نشیب بود تا اینکه در روز شنبه ۲۶ آذر ۱۴۰۱ در رویارویی با یورش بی رحمانه و هم هنگام چند بیماری توان باخت و چشم از گیتی فروبست.

***

همکار پاکیزه رای ما آموزش و پرورش فرزندان این آب و خاک را در اردیبهشت سال ۱۳۴۴با پوشیدن لباس سپاه دانش در روستای محمدتقی بیگ شهرستان درگز استان خراسان در مرز ایران و ترکمنستان آغاز کرد. زان پس به دیار خود بوشهر برگشت و سالها در دبستان های اسفندیار روستای بنه گز، دبستان پورسینای امام زاده و دبستان ۲۵ شهریور صلح آباد آموزگار بود. او در سال ۵۳ و بربنیاد پیشینه ی آموزشی و مدارک تحصیلی خود در دانشگاه اصفهان پذیرفته شد. او روزها در مدارس اصفهان درس می داد و عصر و شب در نوبت شبانه ی دانشگاه درس می خواند. آهوچهر در سال ۵۸ از آن دانشگاه لیسانس جغرافیا گرفت و دبیر دبیرستان های بوشهر شد.

این فرهنگی گران ارج افزون بر دبیری، سال ها مدیر دبیرستان های نواب صفوی و سعادت بوشهر بود. او همچنین سال ها در خرداد ماه مسئولیت حوزه تصحیح برگ های آزمون پایانی سال چهارم دبیرستان را به عهده داشت. این انسان روشن روان و دو دستیار بهمنش او غلامرضا رضوان فر و روانشاد ابراهیم ارزنده (۲ شهریور ۱۳۲۱- ۲ مهر ۱۳۷۷، آرامستان بهشت صادق) در کادر توانمندی ها و شرح وظایف خود می کوشیدند بار بسیار سهمگین ساماندهی امتحانات نهایی دبیرستان را که پیوند تنگاتنگی با حقوق آموزشی دانش آموزان داشت به فرجامی خجسته برسانند. البته تصحیح برگ های آزمون و تجدیدنظر در آن کار دبیران هر درس است.

نجف آهوچهر در میان دبیران و مدیران دبیرستان های بوشهر، بی گمان از سرآمدان بود و جامه دبیری و مدیری برتن او موزون می آمد؛ زیرا نه در کلاس اندک فروش بود و نه مدیریت را سرسری و باری به هر جهت می گرفت. او در کنش آموزشی و مدیریتی خود آمیخته ای از مدارا و قاطعیت به هنگام بود. او جایگاه معلمی خود را چنان والا می پنداشت که تمنایی برای ریاست نداشت و پذیرش ریاست آموزشگاه ها نیز به پیشنهاد مدیران بالادستی و در جغرافیای وظیفه شناسی او تعریف می شد. آهوچهر شخصیتی شجاع و ناسرسپرده داشت و فرمان های ناعادلانه ی زبردستان اداری را بی ترس و لرز بر زمین می نهاد. به برخی مربیان ایدئولوژیک درون آموزشگاه نیز هشدار می داد که از مرزهای شرح وظایف خود فراتر نرفته و پا در کفش مدیر مدرسه نکنند.

آهوچهر انسانی فروتن، خوش منش و لطیفه گو بود و همواره انبانی از رویدادهای خنده زای مستند همراه خود داشت که با بازگو کردن روشمند آن جمع را به سرور می رساند. در گردهمایی ها و گردشگری های کانون بازنشستگاه آموزش و پرورش بوشهر نیز همیشه جای ثابتی در میان خاطره گویان داشت. آهوچهر در بینش و کردار اجتماعی خود نیز انسانی آزادی جو، دادگری خواه و وطن دوست بود و دلشوره ی میهن و مردم داشت و بارها در باره آن چه در این دهه ها بر دارایی های معنوی و مادی مملکت رفته است با یکدیگر ورار می کردیم. امضای او در زیر برخی بیانیه های حقوق بشری نیز خاستگاهی در نگرش انسانی او به پاسداشت منزلت آدمی داشت. او عضو خانه ی مطبوعات بوشهر بود و در انتخابات شورای مرکزی و نیز نشست های فرهنگی آن نهاد حضور می یافت. آهوچهر در دوران جنبش بهبودخواهی ایرانیان در سال های ۱۳۷۶-۱۳۸۴ و حتی پس از آن دست به خامه شد و خاطراتی را درباره بوشهر و برخی رویدادهای دیگر در هفته نامه های نسیم جنوب، سلام جنوب و چشم انداز جنوب نوشت.* این نوشتارها که بیشتر آن در نسیم جنوب چاپ می شد سپس در کتابی با عنوان« بوشهر قدیم، نیکان بوشهری و چند مقاله» در سال ۱۳۹۵ به دست و سرمایه انتشارات «ستاره جنوب» به مدیریت حسین رنجبر به زیور چاپ، آراسته شد. مراسم رونمایی از این کتاب نیز در پاره کهنسال آموزشگاه سعادت برگزار گردید. رنجبر چاپ و انتشار این کتاب را نوعی ادای دین خود نسبت به این فرهنگی پیشینه دار می داند.

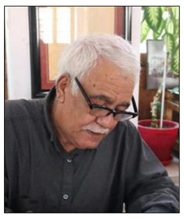
آهوچهر بخشی از حافظه تاریخی نیم سده ی آموزش و پرورش نیز بود. نگارنده در این باره با وی گفت و گویی درازدامن داشت که به امید پروردگار در کتاب تاریخ شفاهی آموزش و پرورش بوشهر چاپ خواهد شد. گرچه شوربختانه با بدرود آن دوست نازنین از جهان ناپایدار، چه بسا انبوهی از ناگفته های ایشان با وی رخت سفر بست. زنده یاد آهوچهر به رغم تکیدگی تن در دو سه سال پیشین، روانی تنومند و سرزنده داشت و به یاد ندارم که در گفت و شنودهای فراوان تلفنی خود با ایشان و در دیدارهای چهره به چهره از ناراحتی فیزیکی خود سخن رانده باشد. او همچنین با وجود افت جسمانی، معطوف به روان فربه و نگرش مردم گرایانه اش همواره در آیین خویشان، دوستان، همکاران و آشنایان از دست رفته حضور داشت.

روانش فرحناک و یادش گرامی باد!

*. هفته نامه ی اصلاح طلب سلام جنوب در اسفند سال ۱۳۸۵ توقیف و محمدباقر عباسی سملی، مدیر مسئول آن بازداشت گردید. این نشریه اما به رغم تبرئه از اتهامات در دادگاه مطبوعات بوشهر و نیز آزادی مدیر مسئول آن، مجوز انتشارش از سوی وزارت ارشاد لغو گردید. دو هفته نامه چشم انداز جنوب اما سرنوشتی دگرگون داشت. این نشریه پس از درگذشت غلامعلی قاضی زاده، صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن، دیگر منتشر نشد. قاضی زاده در ۱ شهریور ۱۳۹۹ به علت ویروس کرونا، روی در پرده ی خاک کشید.

به یاد دوست که چه با وفا بود

محمدرضا دباش



هر گز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق
ثبت است جریده عالم دوام ما

از آشنایی من با زنده یاد استاد نجف آهوچهر بیش از شش دهه می گذرد، زمانی که خانواده ایشان در محله جبری ساکن شدند و برای مدت چند سال همسایه بودیم.

من و دو سه نفر از دوستان هم سن و سالهایم مایل بودیم که با این جوان برازنده و متین دوست شویم، من بیش از همه آن ها، زیرا هر روز او را می دیدم، دریغ از یک احوال پرسی ساده و بی ریا که می بایست بین دو نوجوان رد و بدل بشود.

ماه ها سپری شد و من حتی نام ایشان را یاد نگرفتم، هر دو غریب و دیر آشنا، برخلاف معمول آن دوران که نوجوانان مشتاق بودند دوستان بیشتری داشته باشند، من در این زمینه از این سعادت بی نصیب ماندم، تا آن زمان نتوانستم با این دوست تازه وارد ارتباطی داشته باشم.

تصمیم گرفتم هر طور شده کم رویی را کنار بگذارم و با آقا نجف با یک سلام و سوالی باب دوستی را بگشایم، باز هم توفیقی دست نداد. سرانجام اردیبهشت فرا رسید و چگونگی برگزاری امتحانات نوبت سوم مورد گفت و گوی دانش آموزان قرار گرفت، دل به دریا زدم، هنگامی که آقا نجف از جانب دروازه می آمد به سویش شتافتم و از او پرسیدم، «آقا امتحانات شما کی شروع می شود؟» گفت: «شما کلاس پنجم هستی و من کلاس هفتم، تاریخ امتحانات من و شما با هم فرق می کند.» و بدون معطلی به راهش ادامه داد و دیگر چیزی نگفت، من هم مات و مبهوت سر جایم ایستادم و به فکر فرو رفتم و پیش خود گفتم این آقا از کجا می دانسته که من دانش آموز کلاس پنجم هستم، من که تا آن لحظه با او هم صحبت نشده بودم، شاید کتاب درسی ام را در دستم دیده، یقین داشتم دوستان دیگر به او نگفته اند، آخر آقا نجف با هیچ کس تماس نداشت. به هر روی همین سوال و جواب کوتاه، سرآغاز دیدار ما بود و روز به روز بیشتر می شد و رفاقت گل کرد و من صاحب دوستی مهربان شدم.

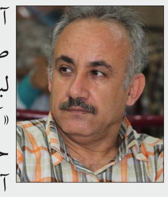
روزهای تابستان در سایه دیوار خانه ها می نشستیم تا آقا نجف از خانه شان خارج شود و با هم گپ و گفتی داشته باشیم، این معاشرت ها سال ها ادامه داشت، تا زمانی که هر دو شغل شریف معلمی را انتخاب کردیم و در دبیرستان ماندگار سعادت همکار بودیم، دست تقدیر و سرنوشتی که بهتر است از سرنوشت، مدتی هم استاد نجف مدیر دبیرستان سعادت بود و من هم معلم، عجب روزگاری، دو نوجوان، هم بازی بعد از سی سال با هم همکار شدیم، انگار تازه همدیگر را پیدا کرده بودیم، با هم آن خاطرات شیرین را که در دل هایمان نهفته بود، بازگو می کردیم.

استاد نجف آهوچهر طلایه دار مجالسی بود که دوستان به مناسبت های گوناگون تشکیل می دادند و به قول مردم، نقل مجلس بود.

فقدان این عزیز سفر کرده، موجب اندوه همکاران بزرگوار شد، جا دارد به خانواده محترم ایشان به ویژه همسر فداکار و فرزندان دلبندش تسلیت عرض کنم، شکیبایی بازماندگان و شادی روح آن فقید سعید از درگاه ایزد منان خواستارم، یادش گرامی باد.

در رثای استاد نجف آهوچهر؛ عزیز و با یادماندنی

اسماعیل منصورنژاد



آرام، متین و دوست‌داشتنی، صمیمی‌مردی با یک لبخند همیشگی، معلمی که «آموزش» در تمام رفتار و حرکات و صدای نرم و آرامش آشکار بود؛ او «نجف آهوچهر» بود که با دلمشغولی‌های بی‌شمار برای نوع بشر و به ویژه مردمان شهر و دیارش بوشهر، از جمع ما کوچ کرد و رهسپار ابدیت شد.

نجف آهوچهر هم معلم بود و به دانش‌آموزان می‌آموخت، هم روزنامه‌نویس بود و ذره ذرهٔ شهر را می‌کاوید تا کژی‌ها و کاستی‌ها را با قلم آرام و شیوایش به دست‌اندرکاران شهر یادآوری کند. هم نویسنده بود و در لابه‌لای تاریخ و جغرافیای فرهنگی، بوشهر قدیم و نیکانش را جست‌وجو می‌کرد تا رسم نیک‌مردی و نیک‌مرامی را پاس بدارد و به آیندگان هدیه کند.(*)

فرهنگ، زیست انسانی، احترام به طبیعت و نوع بشر، چهار ظلع وجودی‌اش بود و این چهارظلع متقارن، بی خم و پیچ و بی‌رنگ و ریا، شخصیت‌اش را تشکیل می‌داد، دوست‌داشتنی‌اش می‌ساخت و لقب «استادی» را برازندهٔ او می کرد.

زنده‌یاد آهوچهر در جمع دوستان یا نشست‌های عمومی نیز کم‌نظیربود و وجودش حتی بدون یک کلمه حرف، قابل لمس می‌نمود؛ چه نگاه او پر از حرف‌های خودمانی و صمیمی بود، به ویژه وقتی از دوردستی برای کسی تکان می‌داد و لبخندی می‌فرستاد و نشانه‌های محبت و دوستی در گوشهٔ چمشانش جمع می‌شد و نجیبانه با ترکیب دلنشین «آهوچهره‌اش» سلام می‌داد و سراسر تواضع بود؛ نوعی از تواضع و افتادگی که وقتی آن را به یاد می‌آورم، بی‌اختیار گریه‌ام می گیرد... .

جاوید نام نجف آهوچهر، از طایفهٔ کتاب و سواد و دانش و فهم و به روز بود؛ نه به این دلیل که نویسنده و معلم بود، به این دلیل که همین ویژگی، او را به معلم و استاد و نویسنده تبدیل کرده بود.

فروتنی، سادگی و انبوهی از دانش، شخصیت آن بزرگمرد را تشکیل می‌داد و درک خود از جهان و پیرامون را که برآمده از تجربه فردی، مطالعات وسیع و گوناگون بود، گاه با شور و هیجان ترکیب و حماسه‌گونه بازگو می‌کرد و گاه نیز در قالب لطیفه، بذله یا نکته‌ای پرحرف و معنی و خاطره‌ای شیرین به نمایش می‌گذاشت و مخاطبانش را به وجد می‌آورد.

بدرود مرد بزرگی که با در و دیوار دبیرستان ماندگار و تاریخی سعادت زیسته‌ای، سال‌های سال وجودت را وقف این کهن‌ماندگار فرهنگِ دیار کرده‌ای، با آن همکلام شده‌ای و تاریخ و جغرافیای فرهنگی را با همهٔ پستی‌ها و بلندی‌هایش با آن مرور کرده‌ای و... اینک و در دقیقهٔ اکنون، این بنای بزرگ که با همت فرهنگ‌دوستانی مانند تو بر پا و برجا مانده، با سوگ‌سرودی خفته و بی‌صدا و بغضی در گلو در رثایت می گرید و یادت را به حافظهٔ ابدی‌اش می‌سپارد.

یاد آن بزرگمرد صمیمی، آن معلم فراموش ناشدنی و آن رفیق مهربان، پرمعنی و متواضع گرامی باد. نامش همیشگی است، یادش در دل‌های همهٔ



کسانی است که با او نشست و برخاست داشته‌اند و درکش کرده‌اند و با او و دغدغه‌هایش زیسته‌اند.

زنده‌یاد نجف آهوچهر، نویسنده، پژوهشگر، روزنامه‌نویس و چهرهٔ فریخته و به یادماندنی فرهنگ و آموزش و پرورش بوشهر، در اسفندماه سال ۱۳۲۳ در شهر بوشهر به دنیا آمد و در روز شنبه ۲۶ آذرماه ۱۴۰۱ و در سن ۷۸ سالگی از جهان کوچ کرد و به ابدیت پیوست. استاد آهوچهر ابتدا در شهرستان دیلم به عنوان آموزگار وارد آموزش و پرورش شد و خدمتش را باز به عنوان آموزگار در دبستان پورسینا در محلهٔ امامزادهٔ بوشهر از سر گرفت. او تحصیلاتش را در رشتهٔ جغرافیا ادامه داد و پس از فراغت از تحصیل، تا پایان خدمت به عنوان دبیر جغرافیا در دبیرستان‌های بوشهر فعال بود. استاد آهوچهر مدتی نیز مدیر دبیرستان نواب صفوی و دبیرستان ماندگار سعادت بود و خاطرهٔ دوران مدیریتش در این دو دبیرستان زبانزد کسانی است که در این دوره با وی همکار بوده‌اند. یادش گرامی باد. درگذشت استاد نجف آهوچهر را از طرف خود، مجموعهٔ فرهنگی تاریخی سعادت و جامعهٔ فرهنگیان بوشهر به همسر، فرزندان، برادران و خواهران و همهٔ بازماندگان آن فقید سعید تسلیت می‌گویم و برای آنان آرزوی تندرستی دارم.

* – اشاره به کتابی با عنوان «بوشهر قدیم، نیکان بوشهری و چند مقاله» اثر زنده‌یاد نجف آهوچهر که در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسید.



تصویری از رونمائی از کتاب شادوران نجف آهوچهر در سال ۱۳۹۵

معلم، روزنامه نگار و نویسنده‌ای با لبخند همیشگی

عالی بازدار– کانون بازنشستگان آموزش وپرورش

پیامبر اکرم (ص) فرمود: انی بعثت معلما
بدرستی که مبعوث شدم تا تعلیم دهم.
امام علی فرمود : من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا
هر آن کس که آموخت حرفی به من
سزد گر کند بنده خویشتن

بعد از کلام خداوند در قرآن و فرموده پیامبر کلامی جامع و اثربخش تر از کلام امام علی(ع) درباره ارزش معلمی و تکریم شخصیت وی وجود ندارد. زیرا معلم راه و رسم چگونه آموختن، چگونه تغییر کردن و متحول شدن و چگونه زیستن را به دانش آموز می آموزد و از طرفی به خودسازی و دانش افزایی خویش نیز توجه دارد.



نجف آهوچهر از معلمان و مدیران شایسته در آموزش و پرورش استان بودند. این نام در روزگاری که بیش از پیش نیازمند به وجود بزرگان و پیشکسوتان و صاحب نظران امر تعلیم و تربیت هستیم، می‌توانست همراه با نسل کنونی مایه برکت و اثربخشی باشد اما دنیای فانی را بدرود گفت. فقدان شخصیتی فرهنگی که عمر گرانمایه خود را برای ارتقاء تعلیم و تربیت سپری کرد و سال ها در آموزش و پرورش با خلوص نیت و با تمام توان، دانش و تجربه گرانسنگ خود را به نسل های بعد از خود به اشتراک گذاشت و شاگردان زیادی را تربیت کرد، ضایعه ای اسفناک است.

نجف آهوچهر (فرزند زنده یاد قنبر آهوچهر بازنشسته آموزش وپرورش که هر دو دوران عمر با برکتشان در خدمت فرهنگ این دیار بودند) متولد سال ۱۳۲۳ و آغاز معلمی ایشان سال ۱۳۴۵و در سال ۱۳۷۵ به درجه بازنشستگی نائل گردید. قبل از ایشان ۱۱۷ نفر از مجموع ۳۴۱۲ نفر بازنشستگان فعلی به پایان دوره خدمت ۳۰ ساله رسیده بودند. این چهره برجسته، قریب به ۲۰ سال در دبیرستان های بوشهر به کار مدیریت پرداخت.



آهوچهر دانش آموخته جغرافیا از دانشگاه اصفهان بود و از نیمه دهه ۴۰ کارش را با آموزگاری در مدارس بندر دیلم و سپس در دبستان پورسینا بوشهر آغاز کرد. آن گاه برای ادامه تحصیل در دانشگاه، راهی اصفهان شد و پس از فارغ التحصیل شدن به بوشهر برگشت و در دبیرستان های بوشهر به



تدریس پرداخت. در سالهای آغازین دهه ۶۰ مسئولیت مدیریت دبیرستان نواب صفوی را به عهده گرفت. مدیریت دبیرستان نواب صفوی در آن سال ها کار آسانی نبود، پس از چند سال خدمت صادقانه در دبیرستان مذکور، مسئولیت مدیریت دبیرستان ماندگار سعادت را پذیرفت و پس از بازنشستگی نیز در دبیرستان غیر دولتی دهخدا به امر مدیریت و تدریس پرداخت. ایشان از انسان های صاحب صلاحیت در آموزش و پرورش بوشهر بودند و با همین نگاه چندین دوره مسئولیت حوزه تصحیح اوراق امتحانات نهایی سال آخر دبیرستان های استان را به عهده داشتند.

نجف آهوچهر در نوشتن کتاب جغرافیای استان بوشهر به سفارش دفتر تالیف کتب درسی وزارت آموزش وپرورش– اولین کتابی که در این زمینه نوشته شد – همراه با اساتید گروه جغرافیا آقایان عبدالحسین کنین (مدیر گروه)، مجید محمدزاده و زنده یاد مسلم کرامتی همت گماشتند.

در دوران اصلاحات که فضای تازه ای برای فعالیت رسانه ها ایجاد شد به کار روزنامه‌نگاری پرداخت. خاطرات و مقالاتی را در هفته نامه نسیم جنوب و سلام جنوب به رشته تحریر درآورد که بعدها مجموعه ای از نوشتار و خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان «بوشهر قدیم، نیکان بوشهری و چند مقاله» با همکاری انتشارات ستاره جنوب به چاپ رسانید. حافظه خوب او در زمینه تاریخ شفاهی آموزش و پرورش استان بوشهر کم نظیر بود.

ایشان با کانون بازنشستگان آموزش و پرورش بوشهر همکاری صمیمانه ای داشتند. هرگاه مراسم یا اردوهای سیاحتی و زیارتی توسط کانون آموزش و پرورش برگزار می شد حضور فعالی داشت و خاطراتی بسیار جالب را از دوران خدمت عرضه می‌کرد. یکی از ویژگی‌های برجسته ایشان مسئله روابط انسانی یا روابط عمومی در عرصه فعالیت های آموزشی و مدیریتی بود که در کار مدیریت ایشان بسیار تاثیرگذار بود.

این مهم را در روز تشییع ایشان در آرامستان بهشت صادق شاهد بودیم. همه آمده بودند تا در وداع آخر، ایشان را خوب بدرقه کنند. آنانی که در روزگاری در کلاس درس شاگردش و یا در مدرسه همکارش بودند.

کوله باری از تجربه و دانش را در تشییع جنازه ایشان نظاره کردیم. استخوان خورد کرده های تعلیم و تربیت خود را به خیل عظیم تشییع کنندگان رساندند تا رفیق نیمه راه نباشند. معلم و روزنامه نگار و نویسنده‌ای که همیشه او را با لبخند می دیدیم سرانجام جهان فانی را بدرود گفت. یاد آن مرد بزرگ و معلم فراموش نشدنی و رفیق مهربان گرامی باد.

یادی از ناخدای هنر بوشهر



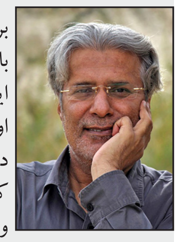
روانشاد منصور بهرامی متولد ۲۵ آذر ۱۳۳۲ بوشهر بود، در محله جبری رشد کرد و از سال ۱۳۷۷-۱۳۷۸ وارد صدا و سیما شد. او بازیگری را از دوران نوجونی شروع کرد و به صورت خودآموز با مداد رنگ و رنگ و روغن نقاشی می کرد. کتاب‌های لحام عشق، نیمه سمفونی دریا و کتابچه نمایش بنگسار از جمله کتاب‌هایی است که او نوشته است.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما مرکز بوشهر، شادروان منصور بهرامی نویسنده، کارگردان و بازیگر نمایش‌های خودش بود. حضور در نمایش‌های پِرَه، بنگسار، مهپلنگ ایرج صغیری، قلندرخونه، نمایش پَلتَن، نمایَش شوریدگان و حضور در چندین سریال که بعضی از آن‌ها از شبکه‌های سراسری پخش شد و برنامه‌های رادیو شروه خوانی نغمه ها، زندگی و دریا، قصه‌های ناخدا خورشید، ماهیگیران و نمایش‌های رادیویی از دیگر فعالیت‌ها و افتخارات این هنرمند پیشکسوت تئاتر، سینما و تلویزیون استان بوشهر به شمار می‌رود.

وی پس از دوره‌ای بیماری، ۲۸ آذر ۱۴۰۱ جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیکرش ۳۰ آذر در قطعه هنرمندان بهشت صادق بوشهر آرام گرفت.

به یاد منصور بهرامی و عشقش به بوشهر

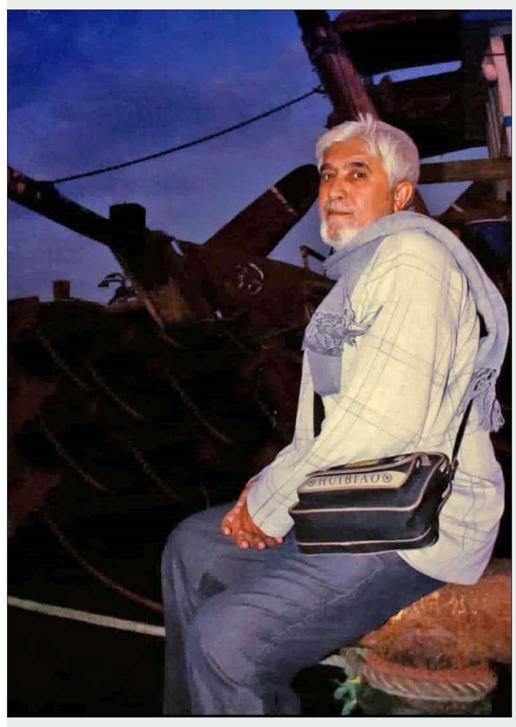
محمد لطفی



برای منصور بهرامی و باورهایش، و عشقش به این دیار که بوشهر نام اوست، برای منصور که در خیزاب های دریا در کوبش بی امان موج روييد و رويانید، هنرمندی عاشق که رویاهایش با ابرها و بادهای موافق بر دل شراعی به قدمت تتاتر، و نام ازلی هنر نشست تا همچنان در دریا و با دریا بماند. شوریدگی منصور را حتی بادهای شمال و قوس می دانند وقتی این اواخر خودش را به زحمت به دریا می رساند، تا به آرامش برسد، او شهنامه ای از واژگان و حماسه های جاودان این آبراهه بین المللی بود.

منصور بهرامی دل در گرو مانایی داشته های قوم و قبیله دریا داشت تا جاودانگی بوشهر، آیین ها و قصیده های بی پایان، نی مه های آغازین که زخمی دل هر جاشو و ناخداست بمانند تا آن سوی مرز عاشقی، و خود سالها جاودانگی آن همه نشانه و رسم و آیین دریا را با آیه های سپید عشق به میهمانی خانه ها برد، از بادهای رسیده از آفریقا تا زخمهای دل جاشو و ناخدا حماسه سرود، یک بار دیگر گویی در عصر نوین پای نقل نقالی نشسته ای که تو را می برد به روایت های بدوی، معصومیت صدایش، سادگی بیانش تو را می کشاند به دالانهایی تاریخ، به شهر عمارت‌ها.

گاه با خود می اندیشم هنرمندانی چون ناخدا منصور بهرامی سایه کدام فرهاد عاشقند که مرگ تیشه اش را از زیر گلویشان بر نمی دارد، تاتر در اسکان گاه خشن و بی رحم ما، هنری فرا مقدس، رستاخیز و نوزایی درونی به مینویی برونی است، و آنان که این آیین را بدان سان که می سزد، ارج می نهند، صاحب دلانی اند که تتاتر را برای نام ونان بر نگزیدند، که انتظاری معنوی از همزاد خویشتن خویش داشته اند، و چنین بود رسم عاشقی منصور. او با لقمه به خون جگر زدن نگذاشت شمع لرزان آیینهای بوشهر خاموش گردد، دل دریایی مردی که موطنش دریا بود، طاقتش، حیاتش برید و خسته از چرخ فرتوت روزگار و گذار عمری که سلامتی‌اش را از او ربوده بود اما فروتنی و تواضع اش به میراث های این بندر باستانی را، تن رنجور و خسته از ناز طبیبان، فرصت سرودن را، نوشتن را عشق را از او نتوانست بگیرد، هر چند روح او بسیار زودهنگام تر، از رنج های دوران به نهانخانه سکوتش کشاند اما خیال او و هنوز هم خم اندر خم کوچه های منتهی به دریا را می جست. غزال احساس او تیزپاتر از آن بود که تسلیم شود، او نه هنر به سیم فروخت و نه مرغ خیال به دام سیم گرفتار ساخت، منصور و منصورها در وادی هنر سربدارانی عاشق این مرز و بومند که از خویشتن خویش گذشته اند، هر چند مورد بی توجهی قرار

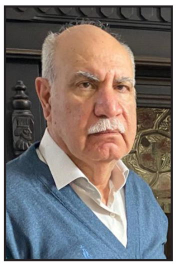


گرفته یا می گیرند، اما آنان به رسالت ازلی خود فکر می کنند، آنها فرزندان ناخدایان و ملاحان جسم و روح و روان خود را در راه ماندگاری هنر فدا می کنند و خود چون قطره ای از این شکوه سرمدی به دریا می پیوندند تا جاودانه بمانند.

شایسته دیدم تا از تلاش زنده یادان منصور بهرامی، علی دشتی، حبیبه محب زاده، مهران امیری، حمید لطفی، ماشاالله وحدتیان که در یک سال بی وقفه در تمرین نمایشنامه پلتن نوشته و کار این جانب در سال ۶۷جهت حضور در جشنواره سراسری یاریگرم بودند سپاس گزاری نمایم، روحشان شاد.

شب سرد سال یخبندان در بوشهر قدیم

غلامرضا شریفی خواه



در یکی از محلات حومه جنوبی بوشهر باغ شیخ ابول که متعلق به فردی به نام ملای ابوالقاسم محمد باغملایی بود که در آن جا دارای زمین های حاصل خیز برای کشاورزی بود، و شغل ساکنین این محل؛ عده ای به کار باغداری و بعضی ها هم در سنگ درارها مشغول به کار بودند. در آن حوالی دو سنگ درار وجود داشت یکی در جنوب غربی باغ ملا و دیگری در جنوب باغ شیخ ابول که صاحب آن بانو فاطمه ابولی بود. سنگ بُری این شغل پرزحمت توسط افرادی ماهر و زبردست انجام می گرفت و از این راه امرار معاش می کردند. کسانی هم در ادارات دولتی دارای صاحب منصبی بودند و فعالیت در این شغل داشتند. این آبادی باغ شیخ ابول و باغ ملای معروف به فاصله یک جاده در کنار هم قرار داشتند و این مناطق از نظر کشت صیفی جات تابستانه و محصولات زمستانه محل خیلی مناسبی بودند. محل کوچک باغ سید با تعداد خانوار کم هم در جنوب باغ ملا بود و باغ مهم شیخ ابول به نام «ملا قاسمی» و باغ های نخل باغ ملا وابسته به آقایان (صفر، ابول) به شمار می رفت.

زیارتگاهی به نام «بی بی زلیخا» هم در حد فاصل جفره علیباش و باغ ملا قرار داشت که دور و بر آن انبوهی از درختان کُنار محلی درشت، قرمز رنگ و خوشمزه که چشم هر رهگذری را خیره و از آن میوه بهره ای می برد، وجود داشت.

عمارت مجلل و بزرگ تابستانه حاج عبدالرسول طالبی مشهور به حاج رییس بوشهری که به خاطر هوای آزاد و دلپذیر، آن جا بنا شده بود و مورد استفاده این خانواده بزرگ و مهمانها قرار می گرفت و دیگر عمارت «گرین پول» در جنوب شرقی باغ شیخ ابول که از بلندای آن مناظر زیبایی از اطراف به چشم می خورد.

در تاریخ هیجدهم دی ماه سنه۱۳۴۲ شمسی که چند روزی قبل از آن بارون دونه درشت (دهن مشکی) چنان باریده بود که همه جا از جمله آب انبارها و باغ ها و زمین ها پر از آب شد و بعد از اتمام بارندگی، شبی سرد و یخبندان در همه جای بوشهر و نواحی محلات جنوبی پدید آمد و مردم پس از برخاستن از خواب، دیدند که در ظروف آب مصرفی مانند حبانه و خمره و بشکه و ... پوشیده از لایه یخ بود و مورد حیرت و تعجب همگان گردیده و تمامی محصولات زراعی کشت شده بر اثر یخ زدگی نابوده شده بود و در آن نیمه شب سرمای فراموش نشدنی، وقت به دنیا آمدن فرزندی از خانواده ای در محله باغ شیخ ابول فرا رسید. حاج علی سرپرست خانواده با خوشحالی و سراسیمه با تنها وسیله اش به طرف خانه مشتی امینه محمدی باغملایی که در باغ ملا دایه (قابله) سرشناس و در پزشکی زایمان تبحر داشت، روانه شد و بعد از باخبر کردن دایه هر دو با پای پیاده روانه خانه شدند و پس از رسیدن فورا کَلک (منقل سفالی یا گچی) برای گرم کردن خانه آتشی روشن کردند و تلاش برای فراهم کردن وسایل زایمان و دست به دعا شدن به سوی خدای بزرگ، تا این که نوزاد دختر به دنیا آمد و تحویل اعضای خانواده گردید و همگی خوشحالی می کردند.

در آن سال دو روز از طرف اداره فرهنگ به دلیل سرما و یخ زدگی تعطیل شد و بچه ها برای سرگرمی به آبهای سطحی روی زمین که یخ بسته بود با سنگ می زدند و آن ها را می شکستند و با پرتاب یخ ها به هم به بازی مشغول می شدند. همچنین یخ ها را در کُلمن آب یخی شان می ریختند تا مورد استفاده قرار گیرد. در آن روزها خود را با لباس گرم می پوشاندند و در زیر آفتاب می نشستند.

چند روز بعد، از طرف بزرگان خانواده اسم "لیلا" را برای نوزاد به دنیا آمده انتخاب کردند. حاج علی پدر و سرور خانه در یکی از ادارات دولتی در شهر مشغول به کار بود و هر روز صبح با دوچرخه اش عازم به کار می شد و خیلی هم خانواده دوست، اغلب، بچه هایش را بر ترک و در جلو روی فریم دوچرخه می گذاشت و در محلات اطراف آن جا به گردش می برد.

در قدیم رسم بر این بود که بعد از ده روز از تولد نوزاد حلوا زرد چوبه توسط کدبانوهای قدیمی درست و به همسایگان و اقوام نزدیک بهره می کردند و آنان هم در ازایش چیزهایی به عنوان چشم روشنی مثل قند، نبات، گل، صابون، دستمال و ... هدیه می دادند و از طرف خانواده صاحب فرزند به دنیا آمده هم برای قدردانی و سپاس از زحمات دایه (قابله) در مجمعه (سینی بزرگ) مقداری پول، لباس و پارچه و کله قندی به منظور خلعت و یا هدیه به ایشان می دادند.

حالا آن لیلای کوچولو بزرگ شده و خانواده هر سال در جشن تولدش یاد آن شب فراموش نشدنی و سرمای چله و یخ زدگی می افتند.

در آن دوران، تعدادی محلات جنوبی بوشهر مثل باغ ملا، باغ شیخ ابول، جفره علیباش، لیل بحرینی و لیل دروه یی که بعدا جزو محوطه نیروی هوایی ششم شکاری شد، تفرجگاهی بود برای مردم شهر که در فصل زمستان و بهار زیبا مخصوصا روزهای جمعه و سیزده بدر (روز طبیعت) به طور خانوادگی و دور همی اقوام و خویشان، به آن جاه می رفتند و از آن مناظر سرسبز و باغات و درختان و دیدن عمارت ها لذت می بردند و ساکنین آن محلات با گرمی و صمیمیت از مهمان ها پذیرایی می کردند.

معیشت مردم و بالارفتن نرخ فقر

جلیل رحیمی جهان‌آباد، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس با تاکید بر اینکه معیشت مردم و بالارفتن نرخ فقر در کشور به‌دلیل مدیریت ضعیف، توقف برجام و تصمیمات اشتباه است، به هم‌میهن گفت: «قبل از روی کار آمدن مجلس و دولت فعلی، افراد زیادی در جامعه انتقاد می‌کردند که مذاکرات برجام به سفره مردم گره خورده است؛ درحالی‌که می‌توان اقتصاد کشور را به صورت درون‌زا و بدون توجه به تحریم‌ها اداره کرد. آنها می گفتند، تحریم‌ها کاغذپاره‌اند و نیازی به رابطه با هیچ‌جای جهان نداریم. ولی امروز که مجلس و دولت در اختیار همان منتقدان، اقتصاددانان، نامه‌نویسان به رئیس‌جمهوری قبلی، منتقدان به وزیر امور خارجه گذشته و کسانی که برجام را آتش زدند، قرار دارد به نتیجه رسیده‌اند که اداره کشور بسیار سخت‌تر و پیچیده‌تر از شعاردادن‌های گذشته است.»

گرانی‌ها وحشتناک شده است

مصطفی نخعی، عضو کمیسیون انرژی مجلس درباره شرایط معیشتی مردم به هم‌میهن گفت: «کدام معیشت؟ مگر معیشتی مانده که از آن صحبت کنیم؟ مردم واقعا بیچاره شده‌اند. ببینید بازار چه شرایطی دارد. گرانی‌ها وحشتناک شده است. کارگران و کارمندان که حداقل درآمدی دارند نمی‌توانند زندگی کنند و حقوق‌شان به وسط ماه نمی‌رسد. حالا ببینید آنهایی که شغلی ندارند، در چه شرایطی زندگی می کنند؟ من نمی‌دانم آقایان از کدام معیشت صحبت می کنند. آنها باید گرفتاری‌های مردم را دیده و برای آن برنامه مدونی ارائه کنند. تا زمانی که این هنر را نداریم که چشم‌اندازی برای مردم تعریف کنیم، التهابات بیشتر می‌شود، ولی کمتر نمی‌شود.»

هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

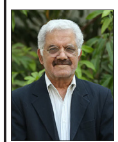
nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ – ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ – ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان





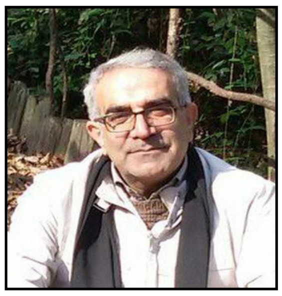
حسین نوری فیروزی



ببار ای نم نم بارون
که بعداز از سالها؛ چیش انتظار
سال آوادیم
ومی فهمُم
دوباره سُوز ویمو؛ غله تُو دشت و بیابون ؛
مثل اوسالا
دوباره هم چغولا خاگ ؛ میلن تو
رغال خیش
مثل سالهای پیش
وسُوزی عطر می پشکونه توصحرا
دوباره مرمرشک گل می کنه اُمروصبا ؛ دور
ولاتامون
و وزه میده ازنو گازری هی دور خرمنجا
ببار ای نم نم بارون
که ازنو کُنجره پهنا بسُونه ری بُت شُودر
وباغی از گل اسب وگل قاطر
به رنگ ارغوانی در بیاره دومن صحرا
ببار ؛ که سال آوادن
و هفت رنگ وهمامی باز پیداشون میشه ری
پیش های سُوز نخلستون
که از ازبسکی عزیزن
شاخکی دیگه سرِ راهشون نمی بندن
ببار ای نم نم بارون
که تُو دل هم ؛ برات واویده امسال ؛ سال
آوادن
وکوکر زیر بُنجه خاگ میله مثل اوسالا
هُکال اززیر شُلهای کف تیربند نخلستون؛
پوروکی می زنه سردرمیاره زیر خاک ازنو
دوبار جیرجیر بکرک ؛ چرخ چهاب ؛ تو
دشت می پیچه
وکاکُل هم میون سوزیا ؛ سردرمیاره باز
ببار بارون
که تاواگرده سالای گذشته باز
و گله توی ده صحرا که واوی ؛ سیر واگرده
که چیپون سخت محتاجن
یه کاسه ی شیر از تیزه ی گُولون میش
ورداره ؛ بریزه توبُتش تا جا بگیره ؛ درد
وخارشهای هی هی کردن گله
بیو بارون
که تا سالای کهنه باز واگرده
و صدها خاطره با خوش بیاره سیم
بیو بارون بیو بارون

بررسی یکی از پیامدهای فیلترینگ در گفت‌وگو با دکتر سعید معدنی؛جامعه شناس:

نوجوانان در معرض تهدید فیلترشکن‌ها



همدلی، مهسا بهادری: لازم نیست به سال‌های بسیار دور بازگردیم، روزهای قبل از فیلترینگ تلگرام را به خاطر بیاورید، اگر نوجوانی در تلفن همراهش فیلترشکن داشت خانواده‌اش با او برخورد می‌کردند، یا سعی می‌کردند که فرزندشان را کنترل کنند. به زمان حال نگاه کنیم؛ این والدین هستند که دست به دامن فرزندشان شده‌اند و از او می‌خواهند که فیلترشکن خوب برای آن‌ها نصب کنند. همین ماجرا گویای این است که خانواده‌ها همه‌چیز را پذیرفتند. هم این ماجرا را پذیرفتند که فرزندشان بیشتر از آن‌ها فضای مجازی را می‌شناسد، هم این که نوجوان خانه دیگر مثل قبل نیست و با این فیلتر شکن‌ها می‌تواند پاسخی برای کنجکاوی‌های نوجوانانه‌اش پیدا کند؛ اما ماجرا به همین موارد ختم نمی‌شود، اساسا چه از کودکی و چه پس از شروع سن بلوغ، آموزش جنسی و حتی دیگر آموزش‌های مناسب را برای کودکان و نوجوانان نداریم و فضای مجازی هم دسترسی به این موضوعات را بسیار آسان کرده حالا وقتی ما آموزش جنس مناسبی نداریم، قطعی اینترنت به همراه فیلترشکن، دسترسی به این سایت‌ها را به راحتی در اختیار نوجوانان قرار می‌دهد. دسترسی خطرناکی که می‌تواند نوجوانان را در یک موقعیت کنترل نشده و البته در معرض تهدیداتی روانی و اخلاقی قرار دهد. از این منظر فیلترشکن‌ها به مثابه بمبی ساعتی در دست نوجوانان است که می‌تواند بنیان‌های اخلاقی و روانی آنان را تهدید کند. برای بررسی این وضعیت به گفت‌وگو با سعید معدنی جامعه‌شناس پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

سعید معدنی درباره تسلط نسل جوان روی اینترنت می‌گوید: «بین جوان بودن و مهارت داشتن برای استفاده از فضای مجازی ارتباط مستقیم وجود دارد. تقریبا برای اولین‌بار است که اصطلاحا نسل جوان، دو پیراهن بیشتر از نسل پیر پاره کرده است. یعنی بیشتر از نسل پیر مهارت دارند که از فضاها استفاده کنند. به همین دلیل است که به باور من فیلتر کردن سایت‌ها هیچ سودی ندارد. با بحث امنیتی آن کاری ندارم؛ اما به لحاظ دسترسی کودکان و نوجوانان به سایت‌ها نامناسب برای سن‌شان، فیلتر کردن اصلا گزینه خوبی نیست. البته از ابتدا بحث فیلتر کردن برای عدم دسترسی کودکان و نوجوانان به سایت‌ها نامناسب نبود؛ بلکه برای فرار از پدیده‌های مدرن بوده است.»

او ادامه می‌دهد: «هر پدیده‌ای که از ابتدا وارد جامعه ما شده ما از آن ترسیدیم و نخواستیم با آن مواجه شویم و بپذیریم. ابتدا گرامافون آمد، بعد رادیو، بعد از آن تلویزیون که خانواده‌های سنتی پیش از انقلاب از پذیرش آن مقاومت می‌کردند و بعد از انقلاب هم خانواده‌های سنتی همراه با حکومت مقاومت خودشان را شروع کردند. به طور مثال تا سال‌ها استفاده از ویدئو ممنوع بود و این روند ادامه پیدا کرد تا به اینترنت رسیدیم. تفاوتی که اینترنت با سایر موارد دارد این است که بخش اعظمی از زندگی مردم را تشکیل می‌دهد و به این سادگی نمی‌توان آن را حذف کرد. به همین دلیل مسئولین پای فیلتر را وسط آوردند و بسیار هم ناشیانه عمل کردند. الان جوان‌ترها بهتر از پیرها می‌توانند و بلدند که از این فضا استفاده کنند به همین دلیل هم ترس از جهان‌های مدرن در برابر پدیده‌های نو باعث شده که تفکر صحبتی درباره این مسئله وجود نداشته باشد، ضمن این که مسائل سیاسی و امنیتی هم وجود دارد که داستان آن‌ها متفاوت است. فرض را روی توییتر بگذاریم، آدم متوجه نمی‌شود که چرا این فضا را فیلتر می‌کنند. توییتر نه تصویری است نه ایراد دیگری دارد، کل محوریت برنامه هم نوشتاری است.»

نمی‌خواهیم مدرنتیه را بپذیریم

دکتر معدنی درباره حرکت جامعه به سمت مدرنیته می‌گوید: «در جامعه ما به سبب حیایی که بین والدین و فرزندان وجود داشته، به هیچ‌وجه درباره مسائل جنسی صحبت نشده است. در گذشته حتی والدین مقابل فرزندان‌شان دست یکدیگر را نمی‌گرفتند. پس این ماجرا ریشه در جامعه ما دارد. به همین خاطر وقتی ما از یک جامعه سنتی وارد یک جامعه مدرن شدیم و ابزارهای جدید در اختیار جامعه قرار گرفت، یک شوک به ما وارد شد. چون یکی از دلایلی که خانواده‌ها با رسانه‌های تصویری مخالفت می‌کردند همین مسئله جنسی بود، چون خانواده‌ها نمی‌خواستند که فرزندشان با مسائل جنسی آشنا شوند. در ذهن جامعه ایرانی به هیچ‌وجه آموزش مسائل جنسی وجود نداشته، مگر برای دختر و پسر جوانی که می‌خواستند ازدواج کنند. شاید الان در حد بسیار اندکی به این ماجرا بپردازند؛ اما از ابتدا یک تابو بود و همچنان هم هست.»

این جامعه‌شناس ادامه می‌دهد: «در حال حاضر هم خانواده‌ها می‌دانند که فرزندشان این موضوعات را از کوچه یا همین رسانه‌های تصویری یاد می‌گیرند؛ اما با این حال اولا در مورد این ماجرا با فرزندشان صحبت نمی‌کنند، دوما، سعی می‌کنند این ماجرا را نادیده بگیرند و به‌گونه‌ای وانمود می‌کنند که انگار هیچ‌چیز را نمی‌دانند. ولی یک نکته‌ای وجود دارد ما ناچاریم برای زیستن در جهان امروز مدرنیته را بپذیریم؛ اما خانواده‌ها و تفکر سنتی نمی‌خواهد بپذیرد که فرزندان و جامعه ما در حال مدرن شدن است.»

فیلترینگ راه‌گشا نیست!

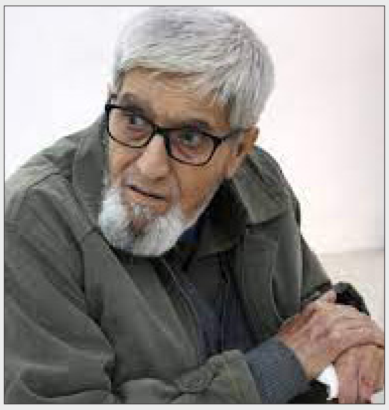
او درباره راه‌گشا نبودن فیلتر کردن فضای مجازی بر نوع رفتار نوجوانان در فضای مجازی می‌گوید: «من فکر می‌کنم فیلتر کردن برای کنترل رفتار کودکان و نوجوانان در فضای مجازی به هیچ‌وجه مناسب نیست. نوجوانان بسیار زیرک‌تر از این ماجرا هستند که پشت فیلترینگ بمانند. آن‌ها شیوه‌های گوناگونی برای این مسئله دارند. کودکانی که بازی کامپیوتری انجام می‌دهند با سراسر دنیا در ارتباطند و درحال آموختن شیوه‌های زندگی هستند. به همین خاطر فکر می‌کنم فیلترینگ در جامعه ما برای دور نگه داشتن افراد از سایت‌های نامناسب سن‌شان موثر نبوده و نیست. تنها راهش این است که مانند ژاپن، والدین بیش‌تر از فرزندان‌شان حضور در این فضا را یاد بگیرند.»

این جامعه‌شناس ادامه می‌دهد: «ما همیشه نسل‌ها را از داشتن وسایل ارتباط جمعی محروم کردیم، مثلا والدین را از داشتن ویدئو محروم کردیم در حالی که فرزندان‌شان از اینترنت استفاده کرده‌اند. به نظر من این فیلترینگ نه تنها موثر نبوده بلکه بیشتر افراد را حریص کرده تا ببینند آن طرف فیلتر چه چیزی وجود دارد.»

به یاد هنرمند بوشهری؛ شادروان منصور بهرامی

هنرمندی که خودش بود

عباس شاهپیری





شاید زیباترین و ساده ترین جمله ای که می شود در مورد منصور بهرامی گفت این است که منصور بهرامی خودش بود، یعنی هیچ وقت توی زندگی و توی حرفه هنری نخواست جای کسی باشد و یا ادای کسی را در بیاورد، به همین خاطر هم بیشتر دوست داشتنی بود و هر کاری را که می کرد یک زیبایی خاصی را داشت و به دل بیشتر می نشست. یادم می آید با نمایش «شوریدگان» بیشتر به همدیگر نزدیک شدیم و همین نمایش که نوشته منصور بود باعث شد حدود دو سال تقریباً با تمرین و با اجرا و شرکت در جشنواره های مختلف و رفتن به تهران و اجرا، در کنار همدیگر باشیم. در جشنواره قزوین بود، جشنواره سراسری تئاتر که به عنوان نمایش برگزیده آن جا منصور بهرامی بابت نویسندگی این نمایش جایزه برتر را گرفت. می خواهم اینجا یک پرانتز باز کنم و بگویم که منصور بسیار شوخ طبع بود یعنی از هر موقعیتی که برایش پیش می آمد یک حال و هوایِ طنز و خنده را ایجاد می کرد که اطرافیان هم شادَ شوند. در برگشتن از قزوین به طرف تهران بودیم که بعد پرواز داشتیم و می‌خواستیم از تهران به بوشهر بیائیم. همراه با بچه های دیگر تئاتر از استان‌های دیگر در اتوبوس بودیم و به خاطر این که حال و هوای طنز ایجاد کند و خنده به دل ما بیاورد سکه هایی که بابت جایزه دریافت کرده بود را همین طوری مثل پول خرده که تو دستش بازی کند، آنها را بالا و پایین می کرد، بعد سر عمد سکه ها را کف اتوبوس می انداخت و برای این که به استان های دیگر یادآوری کند که ما اول شدیم می‌رفت به آن ها می‌گفت ببخشین والله ای سکه های جایزه ما افتاد کف اتوبوس زیر پاتون و لطفاً بدین ما. و ما هم خنده... .

منصور بهرامی، علاقه عجیبی به دختراش داشت؛ یعنی همه چیزش خانمش و دخترانش بودند. اینجا من این مطلب رو بگویم چون از همان اولی که این سکه ها را گرفت فقط اسم دخترا را روی سکه ها گذاشت و میگفت این سکه ها متعلق به آنهاست. البته غیر از حال و احوال این نمایش، به خاطر همکاری که با ایشان در صدا و سیما و حوزه هنری داشتم خاطرات بسیار شیرینی از ایشان برایم به جا مانده است. منصور بهرامی تو گردن تئاتر این شهر خیلی حق دارد، امیدوارم هنرمندان در قبال زنده نگه داشتن نام نیک منصور به زیبایی این حق را ادا کنند. خداوند به بازماندگانش به خصوص دختر خانم ها و همین طور همسر داغدارش صبر عنایت فرماید و امیدوارم که روحش شاد باشد و یادش و راهش در جامعه هنری ما مستدام باشد.